

بعود و قسم ہو کر فریاد ہوا کہ ہم اپنے خود بیمار و اگر بیچ و بھر رعیت بامان نکلند عرضہ دار کہ نادار شاہ سے خواہد بود اندک مرگ و انتقال ازین دار ممالک بچہ صورت مقرر گشتہ برگ جیسے دیار سے درختانہ بر فراش خواہد بود یاد معارک حروب و کرب کشتہ خواہد بہر صورتیکہ برای او مقدر شدہ است استکشاف آن سے نماید و بہر حال او کو یہ سب کے کماست پیش من آمدہ پایتخت نور محمد خان لئی حسب الامر خدمت آن بزرگ شتافہ حسب الامر سجا آورد و برگشتہ پیغام گزار د کہ چنین فرمودہ اند نادار شاہ در میدان جنگ از مخالفان کشتہ فی سقود و بر فراشیں بیمارستانہ نیز سے میر و موت او از دست تو کراہی دوست از دست ملازمان تحفظ در صحن خمیدہ ہائے خود کشتہ خواہد شد و استماع این خبر رسید فاضل مرحوم مرقوم سہ سال قبل از کشتہ شدن نادار شاہ از مقلش فرمودہ بود چنانچہ اول بان شہکار کردہ آمدہ

دوم سرخیل اتقیائے نمونین و زبیدہ صاحب یقین حاجے بدیع الدین اطال فخر علی رؤس المسلمین ظللالہ و سقانا من رحیق التحقيق زلالہ * * *

وہی از متوطنین برگشتہ سرکار سادن و از جماعہ اتقیائے زمان و غزلت گزیدگان بانام و نشان است تحصیل علوم متداولہ نمودہ و مراحل زندگانی را در حد اطلالی و مجاہدات بانفس امارہ پیمودہ اکثر در محبت خواجہ محمد جعفر مرحوم کہ دروشیہ صاحب حال و مقال بود بسپردہ ششیتہ مرید سے خدمت خواجہ مرقوم درست نمودہ در محبت اہل بیت شمر کردید و بانفاق حاجے احمد علی داماد مولوسے انعمیر مرحوم بیچ و زیارت عتبات عالیہ شتافہ وقت معاودت بسعد زیارت عقبہ علیہ رضویہ علی مشرفما السلام نیز مشرف گشتہ الحال در وہ مصطفیٰ آباہ کا ملک کہ زبیدہ دوست با عیال و اطفال بسبر برد تقوائے محبت سے از علم فقہ و حدیث و تفسیر نہایت آشنائے از عقلیات نیز بیگانہ نیست افاضل عصر اوراد زمرہ فضلا شمر دہ اند شیخ محمد علی مرحوم نہایت احترام سے فرمود کہ تمام عظیم آبادت و یک حاجے بدیع الدین زور برای رخصت کلا زنیارس بوطن خود سے آمدہ محض بر ملاقات شیخ میر و زندگور رفتہ بود شیخ تاسر دروازہ مشایخت نمود و وقت رخصت نہایت رقت و دعا فرمود و در شب اوقات شرفیش لہادت و طاعت الہی بسر رود گاہے نماز شب کہ عبارت از تہجد باشد فوت شدہ اوقات در کمال انتظام و انضباط میگذرانند و در احیان معاشرت بیدار کہ فیض خلافت شیخ سرزودہ یاستی از سنن فوت شدہ باشد شیخ شرفیش بہت تادرسیدہ بسیار تاسعت می نماید کہ عمر بیچ کے از ایامہ علیہم السلام باین حد نہ رسیدہ عمر من نمیدانم چرا اینقدر دراز سے یافتہ ایند و تعالیٰ اورا چنین کرامت سلامت نگہدارد کہ باعث نزول برکات استے و یادگار اسلاف کرام اندہ * * *

ذکر جلوس سراج الدولہ بر سند ایالت بنگالہ و بہار و اوٹریسہ و سواحی کہ در ایام دولہ سراج الدولہ

سراج الدولہ بعد فراغ از مراسم تعزیت بر سند ایالت جلوس نمودہ قلیلی از فوج را فرمان داد کہ رفتہ خالہ اوبی بی گیسٹ ہوجہ شہادت جنگ و خیر کلان مہابت جنگ را از ہوتے جیل کہ در انجا رفتہ سکونت گرفتہ بود بر آرد و در گوشہ نشانی بند و اموال اورا بقیر و قلییر ضبط نمودہ داخل حراتہ و کت خانہ اوسانہ بدہ بقائت سے بسبب گیشی بچہ در من مہابت جنگ با آنکہ زرا سے خطیر بودہ رفاقت و جنگیدن با سراج الدولہ از ان زن احمق گرفتہ بود مددہ کما قیست نسبتہ ہر یکے

بجایاست و ما را مسخر خرید و مشاییر از آنجا بر خاسته در مسکن دیرینه خود که در شهر داشتند آمد. اقامت نمودند فلینلی که مانده بودند
 بشان بی محاسره انواج سراج الدوله مضطر شد تا میر نظر علی که سرمانه فساد و مدار الهام بیست و نه گسیبی بود و دست محمد خان در حرم خان
 و غیره سزاواران فوج را قلیع نمود پیش سراج الدوله فخر خواه تقصیرات خود کنانید و بساطت آنها بدر رفت و اموال خانگی بی
 آنچه بود سیاه شد و ضمیمه جزاین فغانه سراج الدوله گردید و آن زن ناقص فطرت بشوئی عداوتیکه یا خواهر زاده خود با وجود اطلاق
 می در زید و بیکانکات رضا دادن خون ناحق حسین قلی خان و دیگر اعمال قبیحه گرفتار آید از اسباب عزت و زور و دولت عاقل
 گشته در گوشه نشینت و بی بی را الهیه را سراج الدوله بوجه چند ترسانید و با دختر بیوه او که زن اکرام الدوله برادرش بود عقدی
 بنام خواند و را الهیه بیگم از آنکه بعد اوقات او محفوظ ماند و میر محمد جعفر خان از بختی گرسه معزول نموده میر مدن نام شخصی را که فریق
 حسین الدین خان برادر زاده حسین قلی خان در هاکیر نگر بود طلبید و خدمت بخشید و داد و پیشکار دیوان خانه خود مومن
 را خطاب مهاراجگی و منصب پنجه اوسه و نوبت و پاسکے جبال در بخشید و مدار الهام و مرجع انام ساخت و درشت گوی و نجاشی
 و استنزا و تسخر ارکان دولت و انعمان مملکت خود از ابتدا شیوه او و موجب نفرت طبع مردم از او بود و بر عهد آمدن سیردوس
 مذکور غرور مومن لال بار تقاسم مهابت خبک در و ساسه دیرینه در تغزو و توحش جمیع سرداران افزوده کینه با اشتادیت
 و غیر از سقا شد که بدو است. اجماله اوله اقتدار یافته بودند همه را و فقیه سراج الدوله پیش نهاد و خاطر گشت و بدعا و جلیه و دعا در
 فکر بر انداختن بنیاد دولت او شدند درین ضمن سراج الدوله اراده اشتراع ملک پورینه از دست شوکت خبک سپهر شوکت خبک
 در باطن خود مضمر ساخته بطرف راج محل نهضت نمود با ستماع خیر تمیه او تا براج محل اضطراب عظیم شوکت خبک و او لیکه
 دولتش رویداده نهایت تشویش غرض این داره گریه شوکت خبک چون هنوز خندان مشید الارکان نشده بود در بجا
 بعلما و اتقیان نموده استند مایه: عابرا و فاع بلا و برگشتن سراج الدوله از اراده که داشت میگردانگهان بسراج الدوله خبر رسید
 که مردم بر گزفتن کشن بلبله سپهر راج بلبله دیوان شہامت خبک پنجا گیکر نگر رفته بودند کشن بلبله گر ختیه خود را کلکته رسانید
 و مشرور یک صاحب کلان آنجا حایتش نموده نمیگزارد سراج الدوله از استماع این خبر ترک عزیمت منازعه با شوکت
 نموده مقادوت بر شد آباد و شروع مخاطبات و معاطبات با مشرور یک نمود تا آنکه از مکالمه و مراسله کار بجای آید
 و سراج الدوله شکر کلکته کشید *

ذکر شکر کشیدن سراج الدوله بر کلکته و مغلوب شدن مشرور یک صاحب کلان آنجا و غارت
 شدن مسموره مذکور و پذیرفتن مشرور یک با معدودے از انگلیشیه و گذشتن سراج الدوله
 نایک چند دیوان را چه بر دو ان را بجا نطت و حکومت کلکته . . . *

سراج الدوله که در دختوت در دماغش چسبیده از طریق خرم و احتیاطا بفراسخ دور افتاده بود و اعینه چسبیدن با انگلیشیه جنم
 نموده بر آتش بلبله غلبیدن گرفت و رضا و سرداران دیرینه مهابت خبک بود و حضور او مجال نفس کشیدن نبود و اکثرے
 پنجره بی آبروئی خود و بر عهد آمدن ارادل و سفاخواه این زوال دولت و اقتدار او بوده اند و در تدمیر این امر نوعیکه حساب
 و مقرون بصلاح بود بر زبان نمی آوردند و او نیز از اینها چیرے نمی پرسید و کسانیکه خیر و مخلص او بوده اند اکثرے خفیت
 و سبک از قانون مشاورت و اقتدار را بجا می آورد و در تروید دولت عاجلیکه تیسر آید مغرور بوده و شنی خلافت رضاسے او

نخل مصالح امور خود دیده بر زبان کسی آوردند و سراج الدوله خود سبب بود غنیمت شور و از باره نبل او چنانچه دولت مست و خود
 حسن و قبح کار با سیرامون خاطرش نگشته و لما سراج الدوله کار با تاش غنیمت بی موجبش برشته و الا انحصار این محاکمه باره
 جواب و سوال مائده میسر بود و حاجت با شغال نائره جدال و قتال نداشت لیکن چون تقدیر الهی بخرابیه خانان شهاب جنگ
 و انقلاب عظیمی رفته بود زمان همام مملکت بنگاله و مبار و وزیر که سلطنتی است وسیع بدست و طفل نداد ان امش خالم یک سراج الدوله
 دو شکر جنگ ابتداء و بعد از دو مان ابراهیم الحقه سراج الدوله به تشبیه لشکر و اسباب سفر فرمان داده او اول ماه مبارک رمضان
 باراده تخیر کلکتہ از مرکز دولت خود به منظور گنج که ساخته او بود و نصبت نمود و قطع منازل کرده در فتنه معموره مذکور منزل گزید
 چون جماعه انگلیشیه را جنگ سراج الدوله متیقن و اسباب حرب او میباید بود که شمع قدیم محض حبسته و بعد از منازل مستحکم و شوارع
 منضبط را حکم نموده مدافعین را خواستند سراج الدوله که سامان و افر موجود و سپاه بلا اتها میباید داشت بشیر اکتفا مذکور که کشیده
 بهیل مدتی داندک جنگ و محنتی غالب آمد و مستر در یک عرصه ابر خود جنگ دیده چاره کار در بر رفتن دید بے آنکه با کثر
 از اقوام خود خبر نماید خود را با نحد و دس از سرداران بر جهاز کشیده باقی ماندگان بنا بر فرار سردار منضبط گشته لا علاج و ناچار
 بر نچه بمقتضای غیرت موت را بر حیات گزیده تا باروت دگله بندوق بود جنگیده آخر الامر شربت ناگوار مرگ بدلاور
 و گوارائی نوشیدند و بعضی مجبور گشته اسیر بچه تقدیر شدند و اموال و زرنامه سراسر خطیر که احصا آن غیر مقدور است و محاسب
 هم در حساب آن اعتراض بجزئی نماید از کوشه کفین و دیگر سوداگران سنده و انگلیشی وار منی و غیر هم لغارت آنچه با
 لشکر رفت و سراج الدوله فائده غیر از وزر و وبال ماند حال نشد این ماجرا بمیت و دوم ماه مبارک رمضان سنه یک هزار
 یکصد و شصت و نه هجری بعد انقضا و دو ماه و دو روز از رحلت مساب جنگ روس نمود ظاهر است و آنچه صفا
 که شمع قاسم بازاریه چند کس دیگر از قبضه کلکتہ و شکر گشته نیز و سراج الدوله زنده معقید بودند و شاید در همین جنگ
 بے بے غنیمت از لسوان انگلیشیه در دست میرزا امیر بیگ که رفیق میر محمد جعفر خان بود افتادند و میرزا مذکور آنچه لازم ایام و نجار
 بود بعمل آورده با احتیاط نزد خود امانت مخفی نگه داشت چون شب شد میر جعفر خان را مطلع ساخته و بولی سوار سوار او باشتی
 چالاک دیگر خواسته بے بے با سنے مذکور را بران کشتی با خود برداشت و کشتی را هنگام شب آهسته آهسته نخی از حقیقتان
 سراج الدوله راند چون دور تر از حدود لشکر رفت تند تر راند و بر جهاز مستر در یک که ده دوازده کرده دور از لشکر گذر کرد
 رسانید بے بے با سنے مذکور حسن امانت و خوب بے و دیانت امیر بیگ با اصحاب خود ظاهر نمودند صاحبان مذکور خود
 که با وجود عدم مقدور با اور غایتی نماید امیر بیگ از قبول آن عطایا ابا نموده ظاهر کرد که این کار را من بطبع این مال نگردم
 شاهم سردار قریه و نجیب فرقه اید من هم مرداد من و نجیب قوم خود بمقتضای سجاوت امر که بالیت کردم تا شمار از مایا کار
 باشد و شایب برگشته با میر جعفر خان پیوست الحق کار که کرد که از سجاوت توقع چنین کار نجیبان همین است و این نام
 سلیمان بے ایان شیوه خیانت و مال و ماموس مردم گذارشته بمقتضایان آنها نامش غزاننده بر عم خود بمقتضای
 سید انبیا و خلفا و ادویا سے او که میدانند از تسویات نفس اماره ادوات سلطان شیطان و شہوات طبع دنیا پر
 است چه از عمل ابرار تا عمل دنیا طلبان که قبله آمال و آمانی آنها فقط دنیا است لا غیر فرقی است بین دفاع و تقی است
 برین محبت کار با کان را قیاس از خود بگیرد که چه یک شد در نوشتن شیر و شیر بے اگر پیغمبر باوست پیغمبر جاف
 هر چه فراید سلطان را واجب است که اطاعت امر نماید و در محبت امام و پیغمبرها دفاع واجب است یعنی اگر کسی قصد

ہاں یا نال و آب و سبے ما کند و جو سے سترغ مگر و اورا بلوریکہ تو انیم و دایم از سر جو و و گر دایم نہ آنکہ عبت ہفت بطع ملک
 و مال مرزیم در منازعات و مجادلات کشائیم و خود را و دیگر خلق خدا را در ممالک و بلایا و نمازیم خانہ مختیان سبے ایمان خراب
 کہ بشو سبے طمع و تہ رانی اینا عالمے در بلا افتاد و کاد سے اقتدا اللهم احفظنا و سائر المؤمنین من شرور الذین یوسوسون بے
 سے و الناس من الجتہ و الناس) القصہ سراج الدولہ چند روزہ رکتہ توقفت نمودہ و اموریکہ از خرابے بیوت و ایداد و اہزار
 بے گناہان و بنا سے بعض مفاسد دیگر کہ بزعم خود مصاحش سے فخر و منظور اشت بلور سائیدہ سالما و فانا مگر کرب و دست و
 برگشت و مالک چند دیوان را ببرد و ان را کہ دنگی لو دبرای خود مغرور و در جمیع امور بے شعور و از جوہر شجاعت ہم محروم چنانچہ
 روز جنگ بردوان کہ مہابت تصور مہاشا شدہ بود کہ نیتہ نزد راجہ خوردفت با وجود استحال مذکور بچفاطت و خراست ککتہ
 تعیین نمودہ با پنج ہزار سوار و ہشت نہ ہزار پیادہ در انجا گذشت ہمیشہ با میر محمد جعفر خان و رحم خان و عمر خان و لیسہ بن لیر خان
 و غیر ہما و ہمارا ب و ولہہ رام و دیگر سرداران آبرو طلب و جکت سیٹھہ وغیرہ اعیان شہر با استخفاف و امانت پیش آمدہ ہمہ را جو
 بجان آوردہ بود کہ از زندگے خود بچس سزیر و بمرگ سراج الدولہ امیدوار بودند و با سکر کہ بوی عداوت سراج الدولہ از دستہ نامی
 توسل جستہ بہ صحبت محمدان پیام میدادند کہ ارادہ یعنی خروج نماید و ما را اخلص در رفیق خود داند خصوص میر محمد جعفر خان کہ زیادہ از دیگران
 درین کار ساعے و جکت سیٹھہ ہم یکمال اخلاص و امانت و دلالت می نمود چنانچہ در احوال شوکت جنگ نبدہ راستہ میر
 محمد جعفر خان بہستیصال سراج الدولہ از عرض رسلا و کہ شوکت جنگ بر سید غفل بوضوح انجاسید و درین صفحات نیز سیرا و نگارش
 خواہد یافت اکنون تہ احوال خسران مال شوکت جنگ بنا بر انتظام اخبار و سوا سگھے کہ از پہلو سے حماقت ہاسے اور و نوج و
 زبان قلم سید پتہ ان را انتظار سے و اہاسے در حال او و انجام کارش نماندہ

ذکر چند روزہ امارت شوکت جنگ در پورنیہ و بدست خود بلایا اور دن و خود را
 و عالمی اور بلایا افکندن اور بطفیل حماقت با ذاتی و اعزای شوم طبعان خوش آمد گو

در اوراق سابقہ احوال رحلت صولت جنگ و نشستن شوکت جنگ بجاسے پدر و پہلو تہی کردن فقیر از رفاقت سہیت
 بدیرفتہ و اشعار سے بان شدہ کہ احمق را عید بدر رفتن از قلم و پورنیہ داشت بسبب اندیشہ از سراج الدولہ کہ برادران کو
 فقیر و میر عبدالوہاب و عمو سے نبدہ را از عظیم آباد اخراج نمودہ و موسم برشکال رسیدہ بود بدیر رفتن از حد و داو کہ ہانزدہ
 شانزدہ روزہ راہ طول داشت متغیر نمود لہذا از مہر گندھ گولہ برگشتہ در پورنیہ اقامت و زید دوستان نادان چند
 روز مبالغہ در ترغیب برفاقت شوکت جنگ نمودند فقیر سہ چند عذر خواہ سے سے نمودی گفت کہ صحبت من با او در خواہد
 گرفت و پایان کار او خوبے نخواہد انجامید اکنون کہ در گوشہ خانہ خود نشستہ ام از شہر سردا بلہ یعنی سراج الدولہ شوکت
 بر کناہام و در صحبت رفاقت ہر ہر سہام امانت و آلام از ہر دو طرف خواہم بود مرا صاف دارند و زیادہ تر بجانند سواد
 نمی کرد سخنان بیہودہ مثل آنکہ مرگ ابنوہ جیشنی دارد و اشالی ذکک فقیر را رنجہ خاطر سید شستند چون دیدند کہ نبدہ سہرگز
 گنہتہ انہامی پذیرد روز سے آن سفید مغرور را خدای داند بچہ تقریب در خانہ فقیر حقہ آوردند و اورا بچک بچک انور
 نبدہ ہمچو نبدہ ناچار شد و بییقین دانست کہ اگر الحال زیادہ استادگی نماید بلا سے نسبتہ فقہ خواہد بود و از انچہ در آخر کار
 سے ترسم اول رو بخواہد نمود و با من بلبرنا فرمان براد سے کاوشهای سخت خواہد کرد تا برین ناچار گشتہ تن بر تاش

در دادم و در زبات را آن خوش گشتا و مر و آمد و رفت در بار شروع نمودم چند روز چنانچه ضابطه نمودن نزار جان نادانست
مصرف رضا جوئی من گشته تباہے جمیع کار با سب خود بر ہتھ تبارہ و انشا رہ من گذشت و بندہ صاحبے چند نامند وزیر
غرضہ سطح در پہلو سے شاہ عاصی از لطف و ہوش قریب و قرین و در حکم و دستخط سرگرم تعلیم و تلقین بودم اگر لحدی رسیدم
انتظار من کشیدہ دست و زبان را در تمشیت احکام معطل می داشت و من بدین جہت بحسب بلائے مقبل بودم خط و سواد
درست نداشت باید وقت دستخط تعلیم نمایم کہ خدا را با با و طار ابا لغت و بہر حرفے بجز و دیگر وصل نماید با فضل گذار ڈانا آنکہ
خود بخود روز سے بی اختیار در عین دستخط ہم پر آید و قلم دور افگندہ از سند بر خاستہ بجاسے دیگر گشت چون کسی در میان
بنو بندہ مطلق پے نیر و کہ سبب این آشفتگی چیست بعد ساعتی بر خاست بندہ مع حاضرانہ دیگر مرض شدم و بہ خانہ آورد
حسین خان بہادر سپہدار جنگ سیف خان مرحوم کہ شوہر ہمیشہ او و بانندہ نہایت آشنا بود آمدہ از حرکت مذکورہ او کہ تھی
معض بود استجاب می نمودم ناگاہ خدمتگار سے از مقربان او آمدہ رقعہ اشش آورد مضمون آنکہ صاحب رفیق خند نہ تالیق
من اتیقدر تعلیم و تلقین چہ اسے فرماید جواب دادم کہ جو عیکہ مامور بودم حسب الامر بتقدیم میر بیٹا میدم اکنون کہ چند ہفتہ
ہرگز التماسے نخواہ شد روز سے چند خاموش بودم بعد چند روز باز مراجعت در تعلیم و اقامت نمودم خواہے نمودم کہ مزاج
انغیا آتش سے باشد و مر معلوم نیست کہ در کدام امر مرض شریف چیست امید وارم کہ بر امعان دارند بجا جت نمودہ
سبالغہ را از حد بر بردنا چارہ در امر کی سے پرسیدہ سخن سے گفتہ تا آنکہ عرض میر محمد جعفر خان متغی عن سحر یک ادب سے
عماد با سراج الدولہ رسیدہ نام اکثر سرداران کہ مر ایا ناماندہ در ان مندرج در مرقوم بود کہ ما ہمہ دست تو سل بد اسن دولت
شامیزیم شہر طیکہ با ما محمد و پیمان چنین و چنان در میان آید و صاحب کمر ہمہ سے کہ از دست بردارین مملکت از سراج الدولہ
شوند و رود این عرض و بر ذرفی الضمیر سرداران منافق سے مغز شوکت جنگ را شورانید و ہمہ دین عرض میر معارفان
سبک سر کہ از جہل برادر زنا سے بر بان الملک سعادت خان بود از طرفے پیدا شدہ بلا زمت شوکت جنگ رسید او عجب شور
در سردتنگ طرفے بچہ و مرد از سابق با میر محمد جعفر خان رابطہ رفاقت و مناسبت مزاج بہر تہ اتم و اکمل داشت و حیبت یک
یکہ کہ قدیم نوکر مہابت جنگ و مزاج لوطیانہ سفر کے پیشہ داشت در سفر جنگ اول کلکتہ مور و عتاب سراج الدولہ گردیدہ
از عین راہ گرختہ بہ پورنیہ رسید و در سلک ملا زمان و مقربان شوکت جنگ منسک گردید این ہر دو کس بطبع اخذ و جہ
سر سخنان خوش آمد را با سامان رسانیدہ دقیقہ از دقائق تہایش شوکت جنگ فرود می گذاشتند او خود ابلہ بود و ذوقی سخن
طمان مذکور گردیدہ ہر چہ در بارہ او بر زبان اینہامی گذشت ہمہ ادر حق خود راست چند ہفتہ تحت فلک قرآنہ کرا
با خود برابر سے شمر و چنانچہ بتعریف آن ہر دو چون قدر خود را شناخت ہی گفت بعد فتح بنگا چون آب و ہوا سے آنجا بطبع
من سازگار نیست اول تصنیف راہ بر دشتن پس صفدر جنگ بعد از ان باستیصال غازی سے الدین خان و پادشاہ دست نشان
ادارہ سپہر و کابل خواہم شتانت و قند بارہ خراسان و کشمیر جو خواہم ساخت و معرفت ضیاء الدولہ سپہر الدین خان
و جلال الدولہ جلال الدین محمد خان کہ مقربان عماد الملک بودہ آمد و مولت جنگ پیر شوکت جنگ با انار راہ خود و دست
ساختہ و اسلحہ جواب و سوال و برآمد کار با سے حضور گردانیدہ بود شفقہ دستخط و مہر سے عماد الملک متغی عن اذن جنگ مزاج
و از مزاج فلک بنگا کہ و بار و اوڑیہ از دست اول شہر طالیصال پیشکش کرد و روپیہ نقد و ضبطہ اموش حاصل نمود چون
رقعہ مرقوم رسید بخوشش دوبالا گردید و کاوشہا سے بموجب با سرداران قدیم پیر کہ پروردہ نعمتش از سالہا و معتد علیہ

بودہ اندنبا برکینہ باحساب پوچ کہ از عهد صاحب زادگی بسبب بعضی نافرمانی ہا کہ حسب الامر آقا سے خودی نمودند و آشت شروع نمودہ کہ
 زاید لیل کما زردہ خاطر ساخت و میر علی خان و حبیب بیگ و بعضے متوسلان قدیم عهد صاحب زادگی کہ ہمیں فلک سبک بنا دوزخ
 و در دولت اغزہ غرت خود و ارتقا بارج آنها در غزل شان میدانستند ترغیب در ان کار بلکہ خود محک امور مذکورہ می شدند و پیش
 در فکر رفتن خلایع و عدلیت و جواہر و فیال بودہ اندنبدہ در بعض احیان با نمانہا میند کہ اول فکر پایدار سے عمر و دولت
 آقا نماید بعد از ان بجمعیل فیل و جواہر سپرد از یاد اما سودنے انداشت روز سے ارادہ مقید نمودن لالی ہزار سے کہ ہزاران
 تو پخانہ دستی و صاحب جوات و پروردہ نعمت پذیرش بود نمودہ نبدہ و برادر بندہ نقی علی خان را بی وقت در خلوت طلبید
 و در بارہ گرفتن لالی ہزار سے استشارہ نمود بندہ سکوت و وزیدہ چیز سے گفت مبالغہ نمود و قسمها داد کہ انچه صلاح من در ان
 باشد بگویند بندہ گفت اینقدر باید دانست کہ سبب نفرت مردم از سراج الدولہ با وجود حقوق چندین سالہ مہابت جنگ و پوچ
 بشما غیر ازین نیست کہ مردم از دست سراج الدولہ بر جان و آبرو سے خود مطمئن نیستند و شمار ازین بدیا معر امید اندیکہ
 یہ سلو سے شتابان تو کران نہ بگوش آنها رسد ہمہ از شما بیزار و سلاستے سراج الدولہ را خواستگار خواہند بود آنوقت تصدیق
 بندہ نمودہ فیلی فقیر عنایت محمود و حضرت کرد بعد چند روز مہاجران سفینہ نادش باز برین صرافت آوردہ مردمان
 ہمراہ سے لالی رتسج نوزدہ پراگندہ ساختند و شوکت جنگ پیادہ و سواران برادر سے لالی را ہمراہ سے مسیف الدین محمد خان
 سپرد و روز سے خود سوار شدہ بر خانہ اوتاحت بعضے برادران و ہمراہیان کہ با او ماندہ بودند بدر رفتہ لالی را تھا گدشتند
 محمد سعید خان و نقی علی خان برادر بندہ بر در خانہ اش رفتہ و دست او گرفتہ آوردند میخواست کہ بریر تازیانہ اش
 بکشد محمد سعید خان و دیگر زبان بر ہم سپید ہوا نہ نمودند نمی شنید آخر محمد سعید خان بر آشفتمہ گفت خداوند با چنین شان
 این قسم نمی کنند بخون آزدی کے حامی سپاہ و اجتماع آنها بر حمایت لالی و بہر صورت از ضرب تازیانہ محفوظ ماندہ مقید بند
 و اسباب و اموال و اسپ و قبیل او ضبط نمود و بعد چند روز او را مع زن و فرزند اش عارسے از جمیع اسباب گردانیدہ
 سے رو پیہ خرج راہ داد و بر کشتی نشاندہ از دریائے کو سے گذرا سیدہ بطرفت بیزنگر سے داد و زبان پیادہ گونے
 کشادہ ہمہ را از جوڈ آزدی می ساخت بزرگان خود را زبشتی یاد میکرد و نمانہا میگفت روز سے با کار گذار خان بخشے
 در عین دربار کہ ملازمان بسیار نشسته بودند میگوید چون کار گذار خان بعد فتح بنگالہ سپاہ دو ماہہ خود را البتہ نذر من خواہد نمود
 کار گذار خان بیچارہ کہ جوان ہوشیار و مرد بجار سے بودہ است حیران شدہ گفت بلے ولی نہمت مردم را عنینت بنگالہ
 چند ان بدست خواہد آمد کہ اینقدر مبلغ گرانی نخواہد کرد کہ گفت بخیر این کار مہابت جنگ بحق بود کہ مردم را مال غارت مہابت
 سے نمودن پر کاستے بہ کسے نخواہم داد و روز سے دیگر میر علی خان کہ فوجداری نواب گنج و سرنیدہ وغیرہ براسے تخریر
 رنگ پور و دیگر جاہا باد شدہ بود عرسے نمود و بر عرسے نوشت کہ نواب عالم نپاہ سلامت این لقب را ہندیدہ بجاہر علی
 دار و فدوی انخانہ حکم داد تا پوہداران بہین خطاب سحر مردم میکنانیدہ باشند و تخریر ترا کہ منشی را طلبیدہ گفت کہ لعل الملک
 عرسے کند سخنون آنکہ چون جناب عالم نے را مردم نواب عالمیان ماب و خطوط و اخبار سے نویسنده منکہ و جوی فرزند
 آن جناب دارم خود را خطاب عالم نپاہ مقرر نمود امید وارم کہ مرا بہین لقب خطاب یاد فرمودہ باشند و نہ ربارک باد
 این خطاب کہ خود براسے خود مقرر ساخت یا ندہ اشرف نے برای عماد الملک فرستاد و بظنبار الدولہ و جلال الدولہ کہ مرئی او
 بودند نوشت کہ ہر کہ بغیر این خطاب بہین خواہد نوشت خطش را پورہ نمودہ جوایشن نخواہم نوشت نقل باہین خوبے و با آنکہ زمانہ

بنو اما اوضاع و گفتگو سے زینا داشت لیکن تا اقبال بود در بار عام محض با جمال و شمال ہمہ کس را میداد و ہزاران بہادر
 شجاع استماع نموده سکوت سے ورزیدند تا آنکہ میر علی خان احمق غرغدا داشت نمود کہ سن ارادہ تخیل رنگ پور دارم و ملک نام
 سعید دارم مردم را تا کید نمود کہ بیک او بروند برسات در عین طعنان و تمام زمین زیر آب بود در آن وقت کہ جمال کہ حرکت
 تواند نمود چون درنگ در بر آمدن مردم شد دیوانہ وار خود بر آمد بیسے لحاظ پیش و پس دوسہ منزل ذوید آخر خود ہم حیران گردید
 و بضرورت معاودت نموده بخانہ خود رسیدہ

ذکر ظاہر شدن بیدے سپاہ از سفاقت شوکت جنگ و برگشتن او بہ پورنیہ نام و دل تنگ

در ہمین سفر چون مردم از دست شور و زبان او بجان آمدہ بودند ہر کس در خانہ خود با اتفاق دوستان شکایتش می نمود
 حبیب بیگ موزے در میان دوستان شریک بودہ و نامے و سخن چینی را اختیار کردہ سخنان مردم را پیش او نقل
 نمود کہ مردم سپاہ با ہم اتفاق ورزیدہ نسبت بشما داعیہ تک بھراسے دارند و این سخن اصلے نہ اشت بلی کار گذار خان
 و شیخ عبدالرشید نوہ شیخ جہان یار و دیگر سرداران با ہم یکدل گشتہ این بنا را گذارشتہ بودند کہ سببیت مجموعے اور انبزو
 تقدیر از پنج گوے باز آرد و تبرساند شوکت جنگ بر این ماجرا مطلع گشتہ مخالفت شد و ہمہ را احضار نموده عذر خواستہ
 نمود مردم این نامے را بہ حبیب بیگ گمان نموده مبالغہ کردند کہ شخصی کہ بدروع ارادہ تک حراسے مانسبت دادہ
 روبرو سے شام ظاہر کردہ نامش را بیان فرمائید تا اگر راست گوست روبرو شدہ ثابت کند کہ کد ام کس گفتہ و اگر دروغگو
 است ما اورا سزا میرسانیم حبیب بیگ مضطرب شدہ خود ظاہر نمود کہ من چنین نگفتہ ام بطور خیر خواستے نمایندہ ام کہ
 تنگ این گفتگو نمایند و الامروم مستعد آزر و گیہا بستند و اول از ہمہ منم ازین سخن چون دروغ بود شوکت جنگ ہم از وارزدہ
 شد و دوستان و آشنایان ہم در ہمان مجلس ہور و لعن و طعنش گردانیدند حبیب بیگ خود را مطعون طرفین دیدہ چارہ
 رستگار سے منحصر در ترک دنیا دار سے یافت وہمان چایراق و لباس از برکنندہ گفت تا خبک رفیق و بعد از ان غیر واقعی تحقیق
 اگر چنین نمی کرد مردم از وزیر ارگشتہ ارادہ استخفاف و آزار او ہمان جاداشتند شوکت جنگ مردم را از جہد منصرف دیدہ
 از حبیب سپاہ استگناں گزید و در میان تو سجانہ دستی کہ بر بعضے از انها اعتماد داشت یلغار نمودہ داخل خانہ خود قلعہ
 گردید و بر دروازہ بایستے قلعہ استحفاظان گماشت کہ کسی را بہ بیراق نگذارند چون سپاہ را ہم بر او اعتماد نبود ہمہ کس ترک
 آمد و رفت نموده در خانہ خود نشستند آخر ناچار شدہ اذن آمدن بہ بیراق داد درین اثنا خبر رسید کہ لالی ہزار جی طلب
 سراج الدولہ از طرف سبزنگر روانہ مرشد اباد شد نہایت تعجب نمود و گفت اگر از سے لالی این حرکت با وجود حقوق خدین
 سالہ پدر من بعمل آید دیگر از احد سے چشم و فانیاید داشت حماقتش را تا شاہا بید کرد حقوق پدر خود را انچہ بر ملی بود یاد می کند
 و سلوگی کہ خود با او کردہ یاد نے آرد کہ با او کدام بہیاست کہ کردہ ننید انم بکدام سلوک اسید و فا از و داشت با خارج
 نمودن یا ضبط اموال و اسباب فرمودن یا آبرو او بر باد دادن یا اورا از سے از غرت و زربلک بیگانہ فرستادن و کلا
 ذکر سفاقت اورا دفتر باید اما حیف ہد و قلم است کہ در تحریر آن را بجان صرف شود سراج الدولہ انتشار و سستی بگفتنی
 و عداوتہا سے اورا حرکات میر علی خان و دیگر تابعان را او استنباط نموده خواست کہ ارادہ او در باید بکلمہ شروع

فرستادن سراج الدوله را بی آراس بهار سے پسر صغیر را چہ جاہلی رام را فوجدار سے
نوڈوارہ و سیرنگر و شعلہ کشیدن آتش شور و شر و خاموش شدن چراغ دولت شوکت جنگ سنگ

سراج الدوله باستماع حرکات عجیبه او با آنکہ خود را عجوبہ بود و متنبہ گشته ارادہ مدافعہ او بجماعت سپہ نهاد خاطر ساخت و در آراس بهار
یا در خرد راجہ دو لہبر رام بہادر را مع خطے بنام شوکت جنگ و سند فوجدار سے سیرنگر و کوڈوارہ بنام رام را مذکور نوشتہ فرستاد
در آراس بہار سے محاذی راج محل شیتا سے خود را ستہ عرقتے شوکت جنگ نگاشت و خط سراج الدولہ ابلاغ دہشتہ خود
منتظر اذن شوکت جنگ نشست مضمون خط سراج الدولہ آنکہ ہر دو پرگنہ مذکورہ در حضور جاگیر دیگر سے میشدین دخل بیگانہ در آنجا
مناسب ندیدہ پرگنہ ہر دو جاگیر خود طلبیدم چون جدائی در میان تصور نیست آراس بہار سے را کہ بکار انجام امور نمودہ ام
و خیل فرمودہ دخلنا سے او خواهند فرستاد شوکت جنگ بورد و خطوط مذکورہ متحیر گشتہ قاصد ہتیارہ با دولت خواہان خود
شد و ہمہ را احضار فرمود ندیدہ را ہم طلبید ہشت میر علی خان و حیب بیگ و کار گزار خان و دیگر اعیان مجلس ملازمان ہمہ
او حاضر بودند کہ ندیدہ رسیدہ خطوط را کشودہ نمود و مصاحبت طلبید ہمہ کہ مستفسر از ندیدہ شدند خود ہم پرسید ندیدہ چون از ندیدہ
گرفتہ خاطر بود التماس نمود کہ ہر چہ بخاطر خاطر رسیدہ باشد میں صواب و صلاح خواہد بود باز کہ مناجت را از حد بدر برد گفتم
کہ چون سر صقلیلہ در ریاست یافتہ و راہ تگ تاز کہ در محاربات چارہ ازان نیست ہنوز مسدود است مناسب چنین بجای
کہ این سیرت را بہدار انگذرا نند و آراس بہار سے را بطرف مہربانی متوقع دادن دستک عمل نمودہ بحضور طلبیدہ سراج الدولہ
بزرگوارند کہ آنچه لعل آید بسیار بجاد موقوف شد اما چون ہم خود را از زمرہ متوسلان دامن دولت میدانم بہتر خود آنکہ این جاہ
بستور سپرد دولت خواہ باشد و ما نگذاریم ہر چند خودہ باشم باید دید جو البش چہ سنے کار و اگر آراس بہار سے بیاید
بطاعت الحیل نزد خود باید دہشت و چند روز برسات کہ باقیست باید گذرانیدہ اسباب حروب را مہیا باید کرد ایند بعد برسات
کہ احتمال شورش جماعت انگلیشیہ ہم بہت آنا را با خود متفق ساختہ ہر طرف کہ صلاح وقت باشد نصنت باید نمود و آراس
این ملتیں را پسندید و منشی حکم نوشتن خطوط بہین مضمون داد و تحسین را آیدہ نمود خوش آمد گویان بضا بطہ خود سیر و کلاش
نمودہ شروع بیتایش فقیر نمودند و گفتگوارا درین خصوص طول دادند تعریف ندیدہ کہ بمبالغہ شدنا خوش آمد بیکرتبہ روسے
ورق برگردانید و گفت عقل ایشان تا کجا زیادہ از عقل من میتواند بود ایشان عقل ہزار بار دارند من عقل بلوک دارم مرا ہرگز
گفتہ ایشان منظور نیست و بہر کار ہا سے آراس بہار را طلبیدہ بیچارہ ہارانا حق گوشمالی داد و رقمہ وزیر را کہ سند ریاستش بود طلبیدہ
در بار عام حکم خواندش نمود و بہر کار با پیغام زیادہ ہم داد و خط ہم سراج الدولہ بہین مضمون نگاشتہ در جواب فرستاد کہ
سند صوبہ واریہا سے ہر سہ صوبہ بنام من رسیدہ چون واسطہ اخوت و قرابت در میان است از سر جان تا گذشتہ ہر مکانے
را کہ در جهان گیر نگر تجویز نمایند و اطلاع دہند بنام شام مقرر کردہ سند دادہ آید و خود در آنجا رفتہ پیشیند و دارالامارہ را مع خزائن و
اسباب ما گذارند کہ اینجانب منتظر جواب پادشہ کاتب ہر کارہ ہا گزشتہ این سراج را بجا عقل نمودند او جواب خط شوکت جنگ را نیز در آنجا
فرستاد و سراج الدولہ این فرخرفات را شنیدہ آخروی مجبہ بود کہ مع افواج بارادہ استیصال شوکت جنگ در حرکت آمد و راجہ
رامنہار این را مع زمینداران و افواج عظیم آباد ہمد خود طلبیدہ ازان طرف راجہ رامنہار این مع راجہ سند رنگہ و پہلوان سنگہ
و برادرش سوتمہ سنگہ و جمیع افواج عظیم آباد کہ تہا دو برابر کثرت جمعیت شوکت جنگ و اگر مسیح باشد زیادہ از سواد
البتہ خواہد بود حاضر آمد و سراج الدولہ افواج ہر اسے خود را دو حصہ کردہ نصف فوج را بسہر کردگی راجہ موہن لال دیوان

قدیم حیدرآباد نظر گنگا فرستاد که از راه است پور گولہ و حیات پور گولہ و صد ابریز شوکت جنگ رود و نصف فوج همراه خود گرفته نزدیک براج محل معبر مقرر ساخت و متصل با وراجه رام نلا این مع فوج خود بخود بنزد

ذکر رسیدن افواج سراج الدوله در بنیارسے و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و مورچال بہتین عملہ شوکت جنگ و جنگیدن فستین و طفر یافتن افواج سراج الدوله و کشتن شوکت جنگ و میدان جنگ و حرکات عجیبہ کہ در ان مصدا از شوکت جنگ اظہور رسید

شوکت جنگ کہ از پیشتر غزم جنگ با سراج الدوله خرم نموده پنیاسیکہ سابقاً مگور شد فرستادہ بود و بد فرستادن خط مذکور مردم خود فرمان داد کہ جامی محفوظاً تعین کردہ مسکرا بہمان جا قرار دہند عمدہ پیش کہ البتہ خاصے از شعور بنودہ اندیا بہین بنیارس و نواب گنج جانیکہ از ہر جانب جیل ہاسے عظیم محیط داشت و راہ در آمدن در ان مکان محصور از کیسوا نم بارگیک بلکہ بارستان پیلے از چوب و سنے و کاہنک اہمور شدہ بود و معین نمودہ با آنکہ دور رسیدن جیل عمیق عرض بود کہ بعض جا دوسہ کردہ و بعض جا ہندکے کمتر عرض داشت باز ہم اکثر جا کہ احتیاطاً مقتضے آن بود خندے تے برب جیل کندہ سد سے مرتفع بر آوردہ بود و خاک کے در انجا بلیقہ باجمیت بسیار کم ہم سے جنگیدہ تہاسے پایست کہ لشکر خرم پوشش تو اندا آورد و بہت ملک خود بود از رسیدن اسباب انچہ در کار میشد بسہولت و آسانے سرانجام یافتہ سے رسید سپاہ ساثر کہ عبارت از سواران و پنجاد مرداران و لاور باشد باندیشہ زبان سبتے نامل او او خود بنا بہ مردم طہیان ز سپاہ دور از ہمدگیر بودن بہتر دانستہ چند روز قبل از ان کہ خود بر آید سپاہ را بر مورچال معین مذکور عرض خود و زمان داد کہ علیحدہ از زمینہ ہا اوراپ دریا سے سونٹا کہ البتہ فاصلہ یک و نیم کردہ بلکہ افزودہ بود جمیع سپاہ فرود آید چنانچہ بندہ و نلقے علی خان برادر بندہ و کارگزار خان سبختے و شیخ جان یار و شیخ عبدالرشید زوہ شیخ مذکور و میر سلطان خلیل خان و محمد سعید خان سپہاوتاب خان توراتی کہ در جنگ زاڑ و ہنفاقت بر ان الملک کشتہ شد و دیگر سرداران سیف خانی وغیرہ مع رسالہ ہاسے خود کہ گویا کل فوج ہمان بود حسب الامر او ہا ہنجا رسیدہ فرود آمدیم و سیام سند کا تہہ بنگاسے کہ پیشکار تو ہنجانہ دستی بود تو ہنجانہ داروغہ غیر از شوکت جنگ ارعہد ہدیش نہاشت ہمراہ آقا می خود ماندہ یک روز قبل از جنگ رسیدہ بر سر راستہ کہ راہ بر آمدن از مورچال ہمان معین شدہ بود فرود آمد و لشکر بے سردار ساڑ تو ہنجانہ بغاصلہ دو نیم کردہ از ہمدگیر جدا منزل گردیدند ہر روز خبر قرب وصول افواج سراج الدولہ میر رسید روز سے قبل از جنگ خبر آمد کہ فوج ہراول سراج الدولہ رسیدہ سے آید مردم این طرف ہم ناچار تیار شدہ بہ ہمداد ما فہد استاندند بعد از ان متع شد کہ ہنوز اندک کعبہ در میان است و تا فرود او اچہد رسید شام پیش خیمہ شوکت جنگ رسیدہ بر پا کردید معین یقین بود کہ تا کے سے آید شب بہر صورت گذشت و صبح تاریخ بہت دیکم محرم الحرام سنہ یکترار یک صد و ہشتاد و سید ہر ساعت روز بر آمدہ بود کہ شوکت جنگ خود ہویا گردید ملازمان نزدیک بہ خیمہ او آمدہ سلام ہا کردند از آنکہ بندہ ہم بود آن وقت ہم عقدہ از جہین و خاطر پر کنیش کہ از نوکران سبب سے داشت نکشود و منلک اعطاف و دیوبو سے نہ پیودہ سرداران را کہ برک سلام حاضر آمدہ بودند حکم داد کہ بجاییکہ خیمہ مورچال داشتند بر وند بچار ہا ناچار بطرف دست راست بغاصلہ یک و نیم کردہ کہ بودند رفتہ مستعد گشتند تا چہ پیش آید و خود مع سواران یکہ متفرقہ و معہان خود مثل میر مردان علی سپہر رستم علی خواہر زادہ خواہ بہ مقصم برادر مصمام الدولہ خان دوران کہ داروغہ خاص برادران

و صاحب نشان زرتار سے بوز و شمشیر لال کہ دیوان قدیم ابو بود و سیت الدین محمد خان نوہ آقا علیہ السلام سے ملی ہوا
مترنگ پتہ بلیہ ہا سے برق انداز برادر سے ہزار سے منسوب مذکور سپہ کر دے کے او میں شدہ بودند و برادر حقے خود
میرزا رضائی نام کرا دے علیخان بہادر جبارت جنگ خطاب و سہ ہار صد سوار ہمراہ داشت و میان سورچال شل میدان
و خستہ گردیدن گرفت و زعم خود گویا انتظام مورچال سے داد عمر خان نام جامعہ دار سے کہ افغان کن سال آوردہ سیر
سلطان خلیل خان سردار معقول و نیا دیدہ آزمودہ کار بود و نیز مع جمعیت خود کہ قریب لصد و صد سوار خواہند بود اتفاقاً
در ان وقت ہمراہ بود درین غرض ہمہ انواع رشتی و کچ خلق با ہمہ اسپان سے نمود و غلٹی از روز چون بگشت و رسید ان
آباد سے منہار سے لشکر سراج الدولہ سردار سے راہ موسی لال دیوان او در رسید و علام آن لشکر میر باکر دیدہ از دور
مشاہد میشد و فاصلہ بین ہمسکرین از ہر سو قریب بود کہ وہ بود سیام سندرشہر تو پختہ دستی از سیاہ مستی تا کردہ کار
با طار جلاوت و جانفشانی خود از مورچال بیرون رفتہ و رسید ان قریب ہمہ گروہ دور از مورچال مع کل برق انداز ان
مغرب رویہ مقابل لشکر سراج الدولہ ایستادہ مفاصلہ ایک و نیم کردہ گذشت فوجیکہ در میان جھیلے و مانعے ماندہ از جھیل
مورچال ہر آمدہ ایستادہ بود و ہمیں لشکر سراج الدولہ از فوج سرداران و سواران لشکر شوکت جنگ جنوباً و شمالاً مقابل
و عفاصلہ دو کردہ در میان جھیل عظیم داشت راہ موسی لال با اتفاق میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم
و دلیر خان و اہلالت خان سپہان عمر خان و شیخ دین محمد و دیگر سرداران خیمہ ہارا لب دریا گنگا بر پا کردہ خود مع سالہ سپاہ
و تو پختہ لشکر مرتب ساختہ بنا بر احتیاط مستعد ایستاد و شروع توپ انداز سے نمود گولہا بنا بر بعد مسافت اکثر جھیل
سے افتاد و بعد از دو ساعت کہ توپ ہا سے کلان رسیدند و آہنا را سر سے دادند بعضی از گولہا متصل ہو چال و چنان
یکے دوئے در اندرون مورچال ہم میر سپہ چون گولہ اندرون رسیدن گرفت شوکت جنگ ماسے و مراتب را از نزد خود
دور ساخت و فرمود تا سچو بانند و نوکران کہ ناچار ہمراہ سے گشتند بر آہنا خنکے نمود کہ تک حرانہن ہجوم آوردہ منہ سپہ
مران شانہ توپ گردانند مردم متفرق دور دور سے گردیدند باز ہم را سے بنود و یکجا سے آسود عمر خان جامعہ دار مذکور ہا
نمود کہ نواب سلامت این صفت جنگت و من ہمراہ آہن جا ہنگما دیدہ و جنگیہ ام چنین جنگا را این قسم سے جنگند فوج را یکجا
و مرتب نمود و مقدمہ و جناحین آراستہ توپ و تو پختہ دستی را پیش رو گذارشتہ باید بمقابلہ خصم شتافت و پایدار رہا باید نمود تا
فتح و ظفر جلوہ گر آید بر آشفتمہ جماعہ دار مذکور سزانش نمود و آصفیاء را غش دادہ گفت من خود سہ صد صفت جنگ جنگیہ ام را
تقلیم کسے در کار نیست بیچارہ خاموش شد درین اثنا سوار سے را فرمود تا رفتہ بشیخ جان یار و کار گزار خان و جمیع سرداران
بگوید کہ نانا سے دشمن سے نماید و شہا جرات و یورش نمی کنید بر آہنا تا بازید سوار رفت و باز جواب آورد کہ با این فوج
خلیل بر چنین فوج کثیر فخر امت گل و لاسے جھیل پورش نمی توان نمود و مقرون بصلاح نیست بر گاہ آہنا پورش آرند
و این گل و لاسے را طے نمانید و صد بات تو پختہ کشیدہ نزدیک رسند آن وقت انچہ از دست بر آید بہ عمل باید آورد کہ ہمیں
نخستہ بہت آزر دہ و آشفتمہ گشت و سخنان نالائق بر زبان راند و گفتہ فرستاد کہ نامرد سے چے کہیند بلا باید نمود
سیام سندرشہر سے تو پختہ من بر آمدہ بیرون مورچال رفتہ و شہا ہمہ با سخن ساز سے سے کہیند اما دو آمد و رفت
یکبار دو پھر روز گذشت ہیام دیگر کہ رفت تا جوشش آید عرصہ سے یابست چون لٹ روز باقی ماند ہوس رفع خیار و
کشیدہ پیا لہ ہا سے سرشار و در سرش چھید و میل محبت نسوان مخفیہ عنان خاطرش بطرف خلوت کشید از غیب فرود

در خیمه حرم سوار رفت بنده بادیکر حاضران در خیمه دیوانخانه نشسته شکر اسکی بجا آوردم و گفتم که اگر اینقدر روز که ایستاده ماند
تجارت بگذرد و شب همه با یکجا گشته داین اعمق ترا بطوریکه میسر آید نماینده فرود افواج را یکجا در مرتب باید نمود و به بیعت مجبوس
باید جنگید تا آنچه مقدر است میسر آید این را گفته اراده رفتن در لشکر سپاه که طرف دست راست قریب بیک ششم گروه و برادر
نقی علی خان و جمیع دوستان هماغجا بودند نمودم چون از ابنوه معسک بیرون رفتم دیدم که شیخ جهان یار و کارگذار خان و
حبیب بیگ و محمد سعید خان و شیخ سعد الله و میر سلطان خلیل خان و جمیع سرداران با شماع پیغام نامه شکست جنگ
تا بخت نیارده پورش نموده اند و نصف جیل پیش رو را بجزای تمام همپوده غنقریب بلشکر اسراج الدوله میسند
و جنگ تمام می پذیرد و من دور و تنها افتاده ام الحال با نمانی تو انم رسید و لشکر شکست جنگ را در عقب تفرقه دیدم
و دستم که سرداران عمده سپاه مع سواران همراه از میان جیل سجال تباہ گذشته و ضرب ثوب و بان و بندوق طرف
اسراج الدوله خورده اگر راه یا شاید افتان و خیزان تا خیم خود خوانند رسید یا در راه تمام خوانند گردید و سیام سندر
یا درون باریق اندازان از طرف مشرق خدا سکی داند بچه صورت بر سر آنها خواهد رفت یا نخواهد رفت و اگر رفت چگونه
خواهد رسید و معامله بچه خواهد انجامید و انتم که سردوشکر این سبک سر تمام شد اگر بصورتی این ابله هم بلشکر خود میبند
و عجلت بردوشکر یک جا شده صورت ترتیبی روی نماید شاید کارسای از پیش رود برگشتم که شکست جنگ را بر آورده سوار
گردانم دزد و تر بلانم تا همه یک جاشوند بر در خیمه اش که رسیدم دیدم که خبر پیش رفتن هر دو لشکر یعنی سواران سائرو
تو پخانه و سیام سندر باین ست لایقعل رسیده و خودش است شراب آشفته سرد ستار از خواب بیدار و بر فیل سوار
شده مردم رکالیش که هر یک بعد و دخل شدنش در خیمه بجایا سکی خود آسوده بودند مضطرب الاجوال تیار شده میر سندیگا
و بین اجماع و جفا رو بر شد و تا آن زمان افواج متفرقه پیش رو با فوج اسراج الدوله نزدیک تر گردید با سکی تاکید
نمودم تا از جا سکی خود جتبیید اما بچو اس ده قدم راه میرود باز دست بردوش فیلبان گذشته فیل را توقف میفرماید
دنبه علی الاقصال کید می نماید تا به صورت این بے خبر به پشت گریه سپاه خود برسد بر خپت سکی کردم سو سکی
نه بخشید ناگاه از دور دیدم که فوج جیل راه طے نموده چون نزدیک فوج اسراج الدوله رسید آب و گل عظیم نزدیک کنار
جیل که طرف لشکر اسراج الدوله بود یافته محال عبور و بر آمدن از انجانیافت و از آن طرف مردم اسراج الدوله بخاطر جمع
اینهارا نشاندند و وقت و جزا بر خود نموده بعضی را مجروح ساختند و اکثر مردم از آن ورطه خود را کنار کشیده بلشکر با سندیگا
و در اینجا هم از خوف بیدار سکی نکرده در گذشته تا آنکه میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر کاظم خان و عمر خان مع
سپان خود دلیر خان و اصالت خان و غیره با شیخ دین محمد که بر اول راجه موهن لال بودند پیش تاخته و کار هر دو لشکر شکست
که قلیل مردم متفرق مانده بودند تمام ساخته پابشتر گذار شدند شیخ عبدالرشید نوه شیخ جهان یار و محمد سعید خان خلف
ابو تراب خان تورانی داد دلاور سکی داده شربت ناگوار مرگ نوشیدند میر سلطان خلیل خان نیز همان جام را کشید
نقی علی خان و حبیب بیگ که در آن میدان فرود آمده استاده بودند اندک جراسه خورده بدست دوست محمد خان
و میر جعفر خان افتاده چون آشنا بودند زنده ماندند کارگذار خان دلاور بها نموده زخمها سکی گران برداشت چون سکی
نماند ناچار شیخ جهان یار صحیح و سالم و کارگذار خان مجروح و بیوش از میدان برگشتند و سیام سندر هم زخمی برشته
گرخت و سرداران فوج اسراج الدوله به بیات مجبوس بیشتر آمدند بجز رسیدن آنها و برو سکی شکست جنگ

میرداد علی بیع خاص برادران و میٹھن لال مع خاص رسالہ و میرزار مغانے برادر شوکت خبک باہر اہمیان نہیے تحریک آلات کارنار راہ فرا گرفتند و سینا الدین محمد خان کہ قائم مقام ملے شدہ بود جراحتمنا خوردہ برگشت و از برق اندازان کسی فاقس نکر و شوکت خبک مؤت الحواس با پانزدہ شانزدہ کس استادہ بود کہ گلولہ بندوق بر سرش خورد و جان بجان آفرین سپرد و سپرچ نبی و دستار زعفرانی کہ بر سرش بود بر زمین افتاد و کسی آنرا برداشت بندہ راہ خانہ خود و چند کس دیگر ہم کہ با پیش ماندہ بودند برگشتہ ہر یکے را ہی گرفت میر مرتضیٰ برادر کرم اشدر خان امیر خاسے کہ رفیق میر محمد جعفر خان بود و عقب فیل لال شوکت خبک تاختہ خود را نزد یک رسانید و میرزارستم علی پسر آقا صادق ہمیشہ زادہ امام قلعہ خان مرحوم را کہ در خواہیش نشستہ بود و از طرف پشت نیزہ خود کہ بر سچے سے مانند بر شانہ او چنان زد کہ برابر بشتر گ گردنش بر آمد و گفت یراق را بین واگذار میرزار سے مذکور کہ واقعہ رستم زمان و از نیکان جان مومن پاک اعتقاد صاحب صلاح و سداد و جمع محادہ خداداد بود در خواہے برگشتہ مستعد نشست و شمشیر کشید جنم را پیش طلبید و گفت کہ بدعا و غفلت نیزہ مین زدہ لاف بہادر سے دار سے ما یراق را نہ برای آن بستہ ایم کہ در چنین اوقات مغت با مثال تو بدیم پیشتر بیا و یراق بگیر میر مرتضیٰ جرات یافتہ بجاسے خود استاد و فیل پستور یکہ فیلبان سے رائد پیشتر رفت چون شام قریب شدہ بود کہ این خبک طے شد کہے تعاقب کنے نکر و رعیت ملک پور نہ ہم جرات غارت نہ داشت مردم ہر یکے بر اسے رفتہ بجاننا سے خود رسیدند بندہ و برادر بندہ مغضوب طرفین بودیم شوکت خبک می گفت کہ بعد از فتح ازین ہر دو دیگر ملازمان خود کہ بالیشان پیوستہ اند خواہم فہمید و سراج الدولہ سے گفت کہ شوکت خبک خبر ماچین است ہمین ہر دو برادر منشا سے فد او و بیچ جدال و عناد شدہ اند بعد ظفر ہر دو را بیزا خواہم رسانید یکبار در لشکر فہم از سراج الدولہ متضمن ہنایات و ترغیب ترک رفاقت شوکت خبک و توسل و وصول بلشکر خودش با ہر دو رسید اما جواب از خوف غمازان نوشتیم و زبانی پیغام دادیم کہ درین وقت اگر ترک رفاقت کنیم صانع ہر ماچہ تمام خواهد بود خلاصہ نقی علی خان و حبیب بیگ را خود بعد دو سہ روز چوپالہ بر اسوار سے و خرچ را ہی دادہ با خراج از کرم ناسہ فرمان داد ویرا چہ مومن لال را بر آکھیلے اموال شوکت خبک و بندوبست پورنیہ فرستاد و میر محمد کاظم خان را نیز ستین اہم مذکور نمود میر محمد کاظم خان چون داماد خالہ فقیر بود اتھاس نمود کہ غلام حسین خان اگر زندہ ماندہ باشد مع مادر و عیال در اطفال خود و عیال برادرش نقی علی خان در انجا خواهد بود در بارہ آنها حکے بہار چہ مومن لال شرف صد دریا بختا حویب شرمسار سے و انفعال من از روسے آنها نشود و بافضال الہی مومن لال را فرمان دادہ گفت کہ مادر غلام حسین خان ہمین نیست کہ با میر محمد کاظم خان بہادر قرابت داشتہ باشد عہد من نیز بہت و من اورا بسیار دوست می دارم باید تعریفے از انھا کردہ و دستک راہ دادہ بخوبے رخصت کنی تا ہر جا خواہستہ باشند فارغ البال ہر دو بندہ بعد و رو بخانہ خود رسید ان خبک احوال والدہ را متغیر یافتہ بہت کین خاطر ایشان پرداخت چون حواس او شان از انتشار برآمدہ سمجھیت گرا سید اتھاس نمود کہ بالفعل در گوشہ باندیشست تا بعد ازین چہ شود معد و کراگ ناموس و پاس شان ضرور است ہمراہ خود گرفتہ مع والدہ در گوشہ پنہان شدم و رقعہ میر محمد کاظم خان نوشتم ایزد تعالیٰ آن مرحوم را بیا مرز و چند سواران ہمراہ سے خود را مع جواب رقعہ فرستادہ لتلی بسیار نوشت و صبح آنکہ روز سوم از خبک بود ہمراہ را چہ مومن لال وارد پورنیہ گردیدہ در وقت ظہر فرود آمد و بہرچہ دست قدرتش سے رسید در سلسلے و حمایت فقیر کو کشید و سراسے جنبیدہ تقدیم رسانید

مردان لال لاقبال بعضی بیچاره های بیچاره شوکت خبک را از نادر پس گرفته دیگر اصلا تعرضی نکردند چند کس مثل میر علی خان
 و دیگران میر علی و غیر هم که سراج الاله را بقتید آنها فرمان داده بود و مقید شدند و فقیراناث البیت و ناموس رابع خدمت بر شتیبان
 و اسباب قابل خشک و ممتد روانه نموده راه عظیم آباد گرفت و عظیم آباد که رسیدیم بعضی از مسلمانان آتش صورت نازون بنحو
 شهر عظیم آباد شده و تکیه شاه ارزان نزول نمودیم و بها آشنا بکسای ساسی نگه داشتند که بدر زویم بلکه امیدوار بود که فشانید و آذربایجان
 ما حکم غیر مرغوب برسد و موجب شادمانی او گردد و این در تقاضای صیانت نمود حکم خاطر خواه آن عزیز تر نسبتاً آنکه رام نار این که
 به زیارت بیچاره خود رفته بود عظیم آباد رسید و از غیر خواسته تا کید به بدر رفتن فقیر نمود و دستک بدر که از طرف پهلوان سنگه
 به برادر او فرستادند مرد دین مقامات تکیه شاه ارزان بیچاره صعب کشید و کس از آشنایان به یادت و احوال پرستی و
 و بیست و نه کس اول حکیم غلام علی طیب حق تقاضای او را بیامرز و در جوار رحمت خود جاسی دیدن شل ایام تنعم و آرام خاطر
 بود و معالجات و غمخوارگی با فرمودم برابر او و هر کس بگیم حاجت که از احاد میرزا دارا اب و دختر میرزا محمد صفا باسای فرمودم
 و زوجه میرزا علی مغفور استحقاق تقاضای او را سلامت بعافیت دارد و عاقبتش را مقرون بخیر و سعادت گرداند برابر والد
 بر احوال فقیر شفقت فرموده روز و شب حاضر بود تا بحسب علی پور رسانیده بهماست که نمودیم برگشت و الاستجو است که تا کرم
 که حد سراج الدوله بود رسانیده برگردد و احوال هم شفقت آن ضعیفه عقیقه صالحه رفناکے جوکے غذا باحوال این عبداتل
 مع اهل و عیال برابر با مادر است سوم شیخ نصر الله مرحوم خلف عنایت یاب خان میرزا مان والد مرحوم و همیت جنگ مغفور
 که تازه جوان و بسفارش جناب شیخ مبرور مغفور شیخ محمد علی خزین او هم دران ایام میرزا مان نظامت عظیم آباد بود بهما
 زیارت و تماشای شاه ارزان مکرر دیدن فقیر آمده در تدریس برآمدن فیه از حدود و حشت زرای مملکت سراج الدوله
 بمقدور خود راسته بتقدیر شد و الحمد شد از میاسن افضال نامتناهی الهی از انجا فقیر کو چیده صحیح و سالم مع اسباب ناموس
 به بنارس رسید و بسادات ادراک خدمت و تقبیل قدم جناب شیخ محمد علی خزین اعلی اشرف مقام و بلازست خالو سبب خود
 سید عبدالعلی خان بسا در شجاع خبک که دران روز با یکبار روز نهایت افلاس به بنای مقیم بود مشرف گردید و بلاقات تقی علیا
 که از دست سببی مثل سراج الدوله نجات یافته بود و هر دو برادر دیگر که پیش از همه آنها را از عظیم آباد بکلمه او اخرج نموده بودند
 مسرت اندوخت و الحمد قدر علی ذلک و علی جمیع نعمانه کما یلیق بکرمه و کبریا و موهن لال سهل برتنی در پورینه توقف نموده
 اولاد و نسوان صولت خبک مرحوم را که اخوان و اخوات شوکت خبک بودند و سپه دار خبک خلف سیف خان مرحوم را که
 و اما صولت خبک شده و زن او قبل از مردن پدر خود صولت خبک هنگامیکه بر سر محمد حبیب زیندار کمره لشکر کشید بود
 با عزت و احترام نزد سراج الدوله فرستاد و خود بعد ضبط اموال صولت خبک مرحوم و تحقیق و تمیز را که آنچه با مراد بمقتضای شوکت
 بر باد رفته بود و انقراض از شهید است ملک پس خود را دران مکان نائب گذارشته خود نسبت سراج الدوله برگشت و سراج الدوله
 بنی اعمام خود را سوره مرحوم فرموده براسی نرسید که شاهیره موافق مصافحش مقرر نمود و مبرکز دولت خود که عبارت از عمارت
 منصور گنج و مرشد آباد باشد منظر و منصور معاودت نمود *

ذکر رسیدن جماعه انگلیشیه بر آندارک و استر واد کلکته که از دست آن جماعه بدر رفته بود
 و کس ختین مانک چند دیوان و تسلط اصحاب انگلیشیه بر کلکته و رفتن سراج الدوله بر سر آنها

وگر نجات بخوف شبنوئی که انگلیشیہ بر شکر اوز و ندوز خسته شدن دوست محمد خان
و مصیبت نمودن با سرداران انگلیشیہ از راه خوف و بیم در نهایت مجرور بوسنی

چون سراج الدولہ بمرکز دولت خود سالماً و نامائبرگشت و دولت با برودت او افزوده زر سپار و اسباب بی شمار از خزانه
مخازن او منتقل گردید میسایس آسیب بین اکمال و مستعد پذیرائی زوال گردید و این ضابطہ ستره دنیا است کہ ہر چیز ہر گاہ بجد
کما لیکہ لائق دوست برسد بعد از ان پذیرائی زوالی کہ لازم اوست گردیدہ آن چنان نابود و مفقود گردید کہ ہر چند مردم مستحضر
تفحص او نمایند اثر سے ازان پیدا نباشد تفصیل این اجمال و بیان پیدا شدن اسباب زوال برک دولت سراج الدولہ آنکہ
چون مشرڈر یک صاحب سالان کلکتہ کہ باعث خبگ و فساد با سراج الدولہ شدہ بود مغلوب گشت خود را مع معدود کار و اسباب
کہ باقی مانده بود دزد بر جہاز کشیدہ منبر راج کہ کوٹھے عمدہ کپنی انگلیش در صوبہ اڑکاش و کمن بہت رسانیدہ و شاید بعضی دیگر
ہم از سرداران جامعہ مذکورہ کہ با طراف مملکت بنگالہ براسے کار و بار خود متفرق بودند خبر نیب و غار شا کلکتہ و قاسما بازار
شنیدہ بطوریکہ تو استند خود را از مملکت مذکورہ بر بردہ ہما بخار رسانیدند در ان وقت کرنیل کلیف سالار فوج انگلیشی ملزم
پادشاہ انگلن و متعین کوٹھے و کمن بود در ان روز با باقر انیس جنگیدہ ملک کمن را از دست آنها بر آوردہ قلیل شوج
آراستہ قریب یکدویلیٹن تلمکہ دسہ چار کپنی سولدا اولایتی ہمراہ داشت و اعانت نامزد کمن سید محمد خان صاحب خبگ
پس آصف جاہ در مقهور ساختن جامعہ فرانسیسیہ نمودہ مورد الطاف او و مخاطب بہ ثابت خبگ بود ارباب کوٹھے و کمن
و صاحبان بنگالہ کہ ستمیدہ و خرابی کشیدہ از دست سراج الدولہ رفتہ بودند با اتفاق ہمدگر قریب شوره انداختند و
بران قرار گرفت کہ کرنیل کلیف بہادر شاہ جنگ مع صاحبان کلکتہ و غیرہ بطرف بنگالہ رود و بہر صورتیکہ در اینجا صلح داند
فکر کند دشمن بناسے کوٹھے بطور سابق نماید اگر تابستہ و صرف مبلغے میر آید مضائقہ گفتند و اگر غلبہ ممکن باشد آن قریب
پیش آید کرنیل کلیف مع اصحاب کوٹھے بنگالہ از مندرج امور سے جہازات با افواج و اسباب حرب انچہ در ان
میر داشت نصبت نمود و متصل بہ کلکتہ در دریائے کہ مشہور باب سیاہ و محل اتصال بہاگیر تے بریای شورا است رسیدہ
جہازات را لشکر کرد و چون سروران این فرقه نہایت دانا و شجاع و مستحضر کارا گاہ سے باشند پیغام مصالحتہ سراج الدولہ داد
بجز تقصیرات مشرڈر یک خواست و چند لک روپیہ بشرط دازن حکم احداث کوٹھے در کلکتہ موافق وضع سابق و بر خاستن
غبار نقار از نیما بین قبل سے نمود سراج الدولہ کہ سفیہ ترین مردم و صاحبان از خود ہم سفیہ تر داشت و بر آداب حرب این
جامعہ و کمال دلیرے و شجاعت و دانائی اینہا مردم بے خبر مغرور اینجارا لگی بنودد اگابان را مجال خود کہ نفسے توانند کشید
و گفتہ آنها را کہ نمی شنید و اجمال ہم کہ سے شنود اعیان مملکت خود از دست او بجان آمدہ خوابان استیصال او بود نصبت
بمصالحہ کے نمیداد و اچیانا اگر کے ازین مقولہ چیزے میگفت ابلہان بخود مغرور صاحبان بی شعور حلقش چنان ہنشنود
کہ از گفتہ خود است کشیدہ تو بہ میکن کہ باز ازان حکایت نکتہ تا آنکہ ثابت خبگ بر احوال عظامے مملکت بنگالہ کمن
اگاہ داز تو وقت انتظار خود و تنگ گردیدہ و غم رزم را جزم نمود و جہاز تو چنانہ را محاذ سے عمل اقامت مانگ چند در دریا
آوردہ و لشکر نمودہ شروع باتش بارے گولہ توپہا فرمود چون تزلزل در لشکر مانگ چند خاص نمود فوج را از استیصال توپہا
لائق خبگ میدان در جاسے مناسب بر کنارہ دریا فرود آوردہ با افواج مانگ چند مقابلہ و مقابلہ بنیاد نهادن ابلہان

تاب رهن مردان میدان نیاوره مار قرار بکو آراسے دوانائی بر خود اختیار نموده بگرفت و ثابت جنگ مع دیگر امهات و ارباب
کو بکلیت با ما کن تہ یہ خود نزول نموده بواسطه فتح و ظفر برافراشت سراج الدوله باستماع این خبر اندک پنہ غفلت از گوش
ہوش خود کشیدہ مازم حرب و تادیب جماعہ مذکورہ گردید *

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشد آباد بارادہ جنگ با جماعہ انگلیشیہ و مغلوب شدن
بخون شیخون کہ بر شکر اوز دند از بخت برگشتگی و پو اثر و سنی و مصالحہ نمودن با کمال عجز و زبونے

دوماہ و بیست و دو روز بعد فتح پور نیہ سراج الدوله در جاسے خود بکام و آرام نشست کہ ناگهان صور اعمال او مجسم گشته
اسباب زوال دولت او مہیا شد و خبر گرفتار شدن مانگ چند از کلکتہ شنیدہ روز دوشنبہ دوازدهم ماہ ربیع الثانی سنہ
یکہزار و یکصد و ہفتاد از مرشد آباد بدعاچیہ مجاریہ انگلیش برآمد و شکر خود با اسباب جنگ مہیا نموده رتھرا سے کلکتہ گردید
چون نزدیک بہ بلدہ مذکورہ رسید مکانے بزعم خود مناسب دیدہ مخیم و معسکر ساخت و ہمیشہ سے وتردد و ترخیر آن مکان
نمودہ اہتمام تمام داشت ہم جنگ سے شد ہم جماعہ انگلیشیہ ابواب جواب و سوال بنا بر فحش احوالی مفتوح داشتہ آمدت
بعضے مردم گاہ گاہ سے شد چون انگلیشیان رازدن شیخون منظور گشت شخصی را از فرقہ خود کہ بزیر شعور و شجاعت و
حدت حدس و حافظہ و جودت ذہن و دکا محکم بود بوسیله ابلاغ بعضے پیغامہا پیش سراج الدوله فرستادند تا اظہار
وجہانہ خیمہ او و معسکرش را برابر العین مشاہدہ نمودہ و بخوان خیال و حافظہ سپردہ باز آید شخص موصوف کہ با و
مذکورہ مستصف بود حسب الامر در حضور او آمدہ بطا سیر رسالت پیغامہا بتقدیم رسانید و باطن از کم کیفیت معسکر در
آمد شد آن و اطراف خیام خاص او علی ما ہے علیہ آگہی بہر رسانیدہ برگشت معلوم نیست کہ بہان شب یا شب دیگر یا
زیادہ از دو شب گذشتہ بود کہ ارادہ شیخون جزم نمودند و ظاہر آخر شب برگشتی معدود کہ مہیا بود فرج خود را بران
سوار کردہ بطرف منقہائے لشکر سراج الدوله رفتہ انتظار سحر کشیدند چون ساعته از شب باسے ماند اکثر ارگشتی
فرود آمدہ از طرف پشت لشکر تنگ افگنان داخل شدند و فاصلہ در شلک مزادہ قدم بقدم راہ سے ہمو دند و گولہ تنگ
چون تگرگ بلا برسہ لشکریان سراج الدوله سے باریدند و بر لب دریا نیز از ان جماعہ کہ برگشتی سوار و متصل بکنار و جنگام
خود سے گذشتند ہمین آتش بار سے بود اکثر اسپان و مردم لشکر کہ محاذ سے و مقابل این شلک افتادند مجروح و
شدند چنانچہ از سرداران عمدہ دوست محمد خان یکہ کہ ہم بہادر دولت خواہ وہم از رؤسا سے سپاہ بود مجروح گشت و کار
رفت و از شاہیر دیگرے درہ کر نقیہ نیست و شنیدہ شد کہ ارادہ شجاعان انگلیشیہ آن بود کہ درین شیخون سراج الدوله
را اگر میر آید گرفتہ بر بند سبب بیخ و ضعیب کہ بہند سے کہ اسہ گوئیہ چون در ان وقت بشدت سے بارید ہوا بہر تہ
تاریکی گرفتہ بود کہ دو شخص متصل بہ دیگر رائے دیدند ازین جهت سمت خیمہ و مکانیکہ جاسے اقامت او بود در لحاظ
و مجروح صغوف برق اندازان از طرف دیگر شدہ سراج الدوله از گرفتار سے محفوظ ماند و شلک کنان بوقار و مہینان
در راہ سپہ جانیائیدہ از طرف سر لشکر برآمدند و با ما کن و بیوت آباد سے خود کہ محل اقامت و اجتماع عسکرشان بود
سالما و فانا رسیدہ آرمیدند سراج الدوله و کم جراتان لشکرش را بمشاہدہ این رنجیز کہ نمونہ محشر در ان معسکر آشکار
و نمایان گشتہ بود دل از دست رفتہ اضطراب و ہراس سے عظیم در خاطر جاسے گرفت و از خوف این جرات اقامت

ذکر نگاہ فیما بین سراج الدوله و صاحب انگلیشیه در سراج

حسب تشیع باقی ماندگان جماعه خویش و توپا و بندوق و پایداس کے برقی انداز تربیت کردہ خود لازم سرکارا و شد جماعه انگلیشیه
 یا با یا و اشار سرداران منافق سراج الدوله را بنحو امزش خود مصوب و کیل خود سراج الدوله پیغام دادند کہ مصالحہ فیما بین
 ما و نواب لعل آمدہ و لازمہ مصالحہ بلکہ مشروط است کہ دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و ہمیں قسم دشمن
 نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما باشد الحال میان ما و فرانسیسان خگب شدہ ما اینہا را زدہ ہم و نواب اینہا را
 در کف حمایت خود جا پیداہ تہیہ پرورش آنا دارند این امر باعث نقصن عمد و برہمیہ مصالحہ است و متافقا نیکو خرابان
 زوال دولت اولیوہ اند سبالتہ کردند کہ برای این گر ختمہ ہائے چند آرزو کے و برہمیہ با انگلیشیان مناسب نیست اینہا را
 جواب باید داد سراج الدوله در بنیاب با مو شیر لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت کہ اگر شما حمایت ما در معاملات
 کپنی فرانسس بکنید مخالفت عمد مصالحہ خواهد بود و اینکه شاہنہاران نوکر دارید اگر چند کسیہ از فرقہ ما ہم ملازم داشتہ باشید
 نقص عمد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور با و کلا کے انگلیش گفت آنا یا ما و اشار بہ خواہان سراج الدوله امر را بر سخن
 سابق نمودہ سبالتہ داشتند و ارباب غرض نیز در قالب دولت خواہیہ عرض سے نمودند کہ بر چند فرانسس منلوک
 سببہ با انگلیش خارج از قانون خرد و موجب بے مفاسد است تا آنکہ سراج الدوله ناچار گشتہ مو شیر لاس را بر فتنہ عظیم آباد
 ترغیب و در بر آمدن او از حضور خود سبالتہ ہا نمود و مو شیر لاس وقت رخصت عرض نمود کہ اکثر نوکران با شما در مقام عمد
 و کفنیہ خواہیہ و با انگلیش اتفاق نمودہ ارادہ پا دارند و مرا بر اسے بد خواہیہ شما بے آرند بعد بر آمدن من شمارا
 با انگلیش جنگا نیدہ کار خود سر انجام و شمارا تمام خواہند کرد و ما من ہمراہم در خبکیدن با آنا قاصر نخواہم شد و نوکران شما
 بر شما دست نمی توانند یافت بیشتر اختیار با شماست سراج الدوله از خوفیکہ مستولی داشت نتوانست کہ او را نگہدارد و گفت
 بالفعل رفتن شما صلاح است اگر حاجت شود باز جلد شمارا سے طلبیم لاس گفت کہ نواب صاحب یاد داشتہ باشند کہ
 سیان من و شما با ملاقات نخواہد شد و بعد گر رسیدن از متنعات و روانہ عظیم آباد کردید بعد بد رفتن او از مرشد آباد
 سناز عتہا سے سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و راجہ دولہہ رام شہتہ دریافت و این بر دو کس حکمت سببتہ و دیگران را
 کہ از دست سراج الدوله ناخبر بجان در روز و شب ترسان و لرزان بودند با خود متفق ساختہ در فکر پانڈختن بنیاد و دوش
 شدند بے بے کسیہی کہ کینہہ دیرینہ از سراج الدوله و تبار کے داغ ضبط اموال و سلب خانہ خود داشت مخفی بود اعانت
 میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و با سرکے کہ گمان رعیت خاطر بسوسے خود و احتمال اخراج از سراج الدوله داشتہ و آذوقہ کے
 شکایت نیربانے مردم مستد پیش آنا کثادہ و حقوق پدر و شوہر خود بیادشان دادہ تظلم و استناتہ سے کرد و سہرگی را
 دلالت برفاق میر محمد جعفر خان و راجہ دولہہ رام سے نبود و خود نیز بر سائیدن اشرفیہا کہ در وقت ضبط اموال مصوب
 زہناسے مستعد و خواہہ سربان خانہ خود مخفی نگہداشتہ بود اعانت و مدد میر محمد جعفر خان سے کرد و میر محمد جعفر خان اتفاق
 دیرینہ خود را ز بار سائیدہ معرفت آنا از فرقہ سپاہ سہرس را کہ بیکار و با فلاس گرفتار بود گر دیدہ خود سے گرد آسیند
 وارد جاسے در خانہ او کمال خفا بود *

ذکر بر انگلیختن ارکان نفاق پیشہ اصحاب انگلیشیه را بچارہ سراج الدوله و گذشتن نبای
 عمد و پیمان با جماعہ مذکورہ و فکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و بر آمدن

راجہ دولہہ رام باسحکام مورچال و پلا سے و در ساختن بانہا و آندن اسراج الدولہ تا
پہلا نمب سے بارادہ جنگ و ہزیمت یافتن از افواج انگلیشیہ فرنگ مقرر شدن نظامت
بنگالہ بنیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانوادہ مہابت جنگ بد بکران

چون کار جاگہ سابق ذکر یافت رسید ہر یکے رائے اختیار نمودہ چارہ مدافعہ اسراج الدولہ منحصر در بر انگلیختن جماعہ انگلیشیہ
وید و بنوعیکہ توانست و دانست و ترغیب و تحریض آہنا جنگ اسراج الدولہ کوشیدہ گیت سیمہ ظاہر اہوساست گماشتہ
خود امین چند زورہ را کہ مہامن عمدہ کلکتہ بود برین مرافقت آورد کہ انگلیشیان را برابر ارادہ مجادلہ و مقابلہ اسراج الدولہ کہ ہم
گرداند و راجہ دولہہ را ہنیز کسے را برین کار متعین نمود کہ بندہ نام او شنیدہ و میر محمد جعفر خان ہمان میرزا امیر بیگ
را کہ اندکے از احوال او و نیگوانے کہ در رسانیدن بعضی بی بی با انگلیشیان نمودہ بود مذکور شد فرستادہ احوال بی بی
اسراج الدولہ با خود و دیگران و جمیع آہ اسے جمع مردم برد خنیہ او با جماعہ انگلیشیہ ظاہر نمود بلکہ محضر کیسے میر محمد جعفر خان
بہر سردارانیکہ از دست اسراج الدولہ بجان آمدہ بودند تیار شدہ بود نیز بجاہت میرزا کہ مذکور فرستادہ خواہان حرکت
سرداران جماعہ انگلیشیہ گردید و پیغام داد کہ اگر شہا صاحبان اندک حرکتے از جاسے خود و سہل جنگے با اسراج الدولہ
نمائند تدارک او بہر صورتیکہ دایم ما خواہیم نمود و بانکہ توجہ شام خلق علی لے از دست ایذا و ضرار این ظالمہ نجات خواہد
و عمدہ ادراک مبالغہ خطیر سے کرور پیو و دیگر تو اضعافت کہ بندہ را بزبان اطلاع نیست ہو کہ بعد و پیمان و بد میان
آندن مساجان مذکور نمودہ ظلمہا نیگے از دست اسراج الدولہ بر بی بی گیشی و دیگران گذشنہ بودہ چند ازان آراستہ
یکیک ظاہر ساختند جماعہ انگلیش کہ در شوق مت و پر و لے نظیر ندارند و کیفیت کہ بالمشہد شجاعت و مروت جوی سے
نام و نشان و شہرت سے اسباب ملکستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات باہم مشورہ نمودہ بالتمتات
میر محمد جعفر خان و راجہ دولہہ رام پذیرفتہ مہیا سے مجادلہ با اسراج الدولہ شدند اما چون ضابطہ این جماعہ کہ کل عقلا نیست
کہ بی جتہ معقول با کسے بر ہم ز شد البتہ جواب و سوال با اسراج الدولہ نمودہ جتہ معقول در بر ہم زون مصالحہ ہر شہ
باشند کہ بندہ بران اطلاعے ندارد اغلب کہ رنگ و تعاضل در آدرا کیلغ تا وان کہ بعضی مال بغارت رفتہ کلکتہ مقرر
شدہ بود و دست آوینہ جنگ و بر ہم زون صلح شدہ باشد چہ شنیدہ شد کہ اسراج الدولہ یک کرور روپیہ بصورت قبول
نمودہ آداسے آن بلا و دشوار گشتہ بود بہر صورت بعد فرار یافتن ارادہ مدافعہ با اسراج الدولہ کہ نزل کلیف معرفت
بثابت جنگ با فوج و ہا یکہ سیادت مستعد جنگ گردید و اسراج الدولہ بچاہ این خبر مضطرب گشت چارہ بغیر از استرناہی مناققان ندید و از در رفتن
و مدارا درآمد اسو کہ ندید بہت بسا لے زجورت بگر خون کتم چہ بیک ساعت از دل بدر چون کتم چہ را بہر ہم
راصح اکثر افواج شہرت سے پلا سے فرستاد تا تیار سے سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در اینجا نشستہ
کار ہر کار ظاہر سے نمود و در باطن ادکار ساز سے خود قافل نمودہ میا نے عمود و مواشیق با جماعہ انگلیشیہ ہم از طرف
خود ہم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام سے داد و سرداران لشکر اسراج الدولہ را نیز با خود متفق سے ساخت و ہر یکے
را بعدہ مناسب حالش متعال و شریک حال خود سے گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت در بار بار تقاسے
خود شروع نمودہ و بہین کار بود تا آنکہ شہرت داد کہ ہمہ کس با اینہا گردیدہ کتر سے از دل با اسراج الدولہ ماند چون

چون چو بنیدن کرنل کلیف از کلکتہ پنہیہ غفلت از گوش سراج الدولہ کشیدہ چار و ناچار بادل دو نیم چارہ اس سیم از حضور گنج
کوچ نموده با فوج مقتدر خود کہ عبارت از زمین بدن سبختی و راجہ موہن لال دیوان و ہمراہیانش باشند و معدود سہ از
خلیصان دیگر تا بلا سے رسیدہ از ان طرف کرنل کلیف ثابت جنگ با جماعہ خود و قلیل فوجی از بلنگہ کہ شاید بہندہ وجوہ
عدد لشکرش بدو سہ ہزار نفر سے کشیدہ در باغ پلا سے رسیدہ صفت آرا گردید و روز پنجشنبہ پنجم شوال سنہ ۱۱۸۷ ہجری بمکہ رسید و ہوا
آتش گیر و دار بلند شد چون فرقہ کلاہ پوشان در قانون و آداب جنگ توپ انداز سے و تانگ سہم و شرنک ندارند
خصوصاً تکلیف کہ در فرق مختلفہ خود ہم ممتاز و درین کار کے را با خود انبار سے دانند بمرتبہ بارش کل توپ متواتر و متوالی
نمودند کہ غفلت ناشایان چیزہ و پریشان وقوت سامعہ و باصرہ در ادراک سرعت آن عاجز و حیران بود میر محمد جعفر خان
دیگر ان کہ باعث این فساد و خواہان شکست سراج الدولہ بودہ اندازہ و در بطرفیکہ متعین بودند استہوارہ تماشائے می نمودند و
میریدن و غیرہ کہ گرم ہا نفشانی و طالب فتح و نصرت بودہ دست و پاسے میزدند از شدت ورود گولہ توپ مجال پوشش
نمی یافتند اما آہستہ آہستہ پاسے جلادت پیش گذار شتمہ راضی بقصیر بنو نہ تا آنکہ دولت روز گذشت و میریدن لال
قریب باغ پلا سے رسیدند بلکہ میگویند ثابت جنگ نسبت بہ امین چند بگمان شدہ مورد عتاب ساخت و فرمود کہ وعدہ چہین
بود کہ جنگی در نہایت قلت رویدادہ مقتدریکہ منظور است انجام خواہد یافت و فوج ہمہ منحرف از سراج الدولہ است آنچه
دیدہ سے شود بر عکس گفتہ تست او التماس نمود کہ ہمیں جماعہ خلص سراج الدولہ اند کہ سے جنگند ہر گاہ اینہا مغلوب شوند آنچه
گفتہ ام اثر آن ظاہر خواہد شد چون رشتی افعال و بیج کردار سراج الدولہ مثل کشتہ گسوت انتقام پوشیدہ بود و میریدن را کہ از دلاوری
و شجاعت بہرہ داشت و تخم خلاص سراج الدولہ بدل خود سے کاشت گولہ توپ جانستان رسیدہ ظاہر اران او پریدگارش
نہایت انجامید اور اور ہمان حالت کہ بر جناح سفر آخرت بود و بجنور سراج الدولہ آوردند کلمہ شہر حسین ارادت خود گفتہ جان
شیرین بجان آفرین تسلیم نمود و سراج الدولہ را بمشاہدہ این احوال پرد و دیویش و حواس پیش آمد و شروع باضطراب و اضطراب
نمودہ میر محمد جعفر خان را طلبہ شہت او در آمدن محل انکار سے نمودہ و رنگ میگرد سراج الدولہ مکر مردم را فرستاد با پایم
و سماجت تمام آور و دند چون میر محمد جعفر خان مع متوسلان و منتسبان خود مثل خادم حسن خان و پسرش میر محمد صادق خان
معروف بمیرن نزد یک آمد سراج الدولہ عجز و کماح را از مدبر برد چنانچہ شنیدہ شد کہ دستار از سر خود برداشتہ بجنور
میر محمد جعفر خان گذاشت و گفت اکنون من از کردہ پاسے خود پشیمان و حق قرابت و رعایتہا سے جد خود مہابت جنگ
شیع آوردہ شمارا بجاسے آن مرحوم میدانم امید دارم کہ از قصور پاسے سنبہ در گذشتہ آنچه لازمہ شجاعت و سیادت و مقتضا
حقوق دیرینہ و قرابت باشد بعل آرید و جان و ابر و سہمرا نگہدارید میر محمد جعفر خان در ان وقت قابو را دیدہ آنچه نباید
لمحوظ داشت و نزد غایب او باختہ التماس نمود کہ لہ حال روز قریب الاتمام و وقت یورش و خجبت نامندہ پیش رفتگان و حکم
شود باجاسے خود برگردند و این وقت جنگ را موقوف نمایند فردا انشاء اللہ تعالیٰ باتفاق سائر فوج تدارک این جنگ
خواہم نمود سراج الدولہ گفت خوف شجاعت میرزا کور از ہم محمد گردید کہ ذمہ من است شجون نتوانند نمود سراج الدولہ
دیوان خود را چہ موہن لال را کہ پیشتر رفتہ مع میریدن گرم ستیزہ آویز و بتوپ انداز سے مشغول بود و سپاہیہا سے
اد از اطراف و جوانب پیشتر رفتہ و قابو سے خود دیدہ تانگ انداز سے ہم میگردند حکم فرستاد کہ برگشتہ بمکہ و بپہر
آید او جواب فرستادہ کہ وقت برگشتن نیست بہر چہ شہت ہمیں با خواہد شد و اگر من بگردم تفرقہ در لشکر راہ یافتہ

طریق فرار کشاد خواهد یافت سراج الدوله روسے میر محمد حفر خان دیدہ مشورہ طلبید خان مرقوم سخن اول را اعاذ نمود و گفت
 که از خود همان قسم گفتیم کار سہمی تواند شد دیگر اختیار با صاحب است سراج الدوله باستیلا سے ہر اس بہوش و جو اس
 گشتہ اطاعت میر محمد حفر خان را بہ ضرورت اصوب و صلاح شمرد و موہن لال را بمبالغہ و ہتہام از جا بیکہ رسیدہ بود و پس
 طلبید ہمیت چو تیرہ شود مردار روزگار چہ ہمہ آن کند کش نیاید بکار چہ بجز برگشتن موہن لال از ان مکان لشکر نمان را
 پریشان خاطر سے پیش آندہ ہمراہ بیان اہل نفاق و بدیلان دور از وفاق راہ فرار کشادہ گر نختن آغاز نہادند چون این را
 گشت ہر یکے بشاہدہ دیگر سے سرد سے ہم نہادہ شروع بگر نختن نمود و در اندک زمانے مار فرار شیوع یافتہ ہمہ کس را
 اختیار افتاد سراج الدوله کہ براحوال لشکر آگہی یافت و خوف عظیمی از حریف مقابل عظیمتر از ان از دشمنان بغل لاحق
 داشت و کتر کے را ہ دست خود سے انکاشت شدت اضطراب از جمیع تدبیرات دست برداشتہ ساعتی از روز مذکور
 کہ یوم پنجیس بود باقی ماندہ خود ہم رہگرا سے مساک فرار گشت و ششم ماہ غوال سال مذکور دوسہ ساعت از روز جمعہ
 برآمدہ منصور گنج رسید ہر چند تا کید نمود کہ ملازمان در منصور گنج سوراختہ او قیام نمایند تا برای خود را سے کہ مناسب دانند
 بعد اندک تامل اختیار نماید کے قبول نکر دہ ہر یکے بعد سے متمسک گردید حتمی محمد امیرج خان کہ پذیرش بود سراج الدوله
 پیش او ہم دستار خود از سر برداشتہ برپالیش گذاشت کہ درین وقت سراخدا دست ازین برداشتہ ہمین جا پائید
 و مردم را جمع نماید تا اگر گر نختن ہم صلاح افتد بطور مناسب میر آید خان مذکور نشیند و عذر را خواستہ بخانہ خود رفت سراج الدوله
 پاس ہترضا سے مردم ہر کہ از وجوہ مشاہرہ بلکہ بطور مساعدہ ہر چہ درخواست فرمان داد کہ خزانہ راکشادہ ہمہ کس ہند
 و تاشب در خانہ باز و دستگیرندگان دراز بود در ان شب مبلغ خطیر کے ہر کہ ہر جلد توانست برداشت و در خانہ خود بفر
 جمع نمود اما کے بجارش نیامد وقتی کہ بنین اموال و در گذشتن از اند و ختن در زو و بال سے بایست نکر دوسہ دست و زبان
 از اید اسے مردم باز نہ داشت آخر برادر العین خود مکانات ہمہ را دیدہ و جمیع مصائب و محن بر جان و بدن خود برداشت
 چنانچہ گفتہ اند طبیعت ساز و در مند سے مکن ہر کمان چہ کہ بیک نمط سے نماز جان چہ ہر گفتت پاسے مردم ز جایی چہ کہ
 عاجز شو سے گرد آئی ز پاسے چہ دل دوستان جمع بہتر نہ گنج چہ خرنیہ تھی بہ نہ مردم برنج چہ عنید از در پای کار ہی کے
 کہ افتد کہ در پالیش افتی سے چہ عدور ابکو حکم نباید شمر دہ کہ کوہ گران دیدم از سنگ خرد چہ نہ بینی کہ چون با ہم آید مور چہ
 ز شیران جلی بر آند شور چہ نہ موسے ز ابریشے کتر است چہ چہ پرتد ز زنجیر حکم تراست چہ القصہ سراج الدوله خود را بی بار
 ویاوردیدہ تمام روز و منصور گنج گذرانید و غیب شبہ ہفتم شوال سال مذکور بقدر کے کہ توانست جو اسہ و اشرفے با لطف لہنا
 و بر سے از زنہا سے دیگر کہ انہا را دوست سے داشت بسوار کرتہ و میانہ برداشت و انیال را پرا ز حال و اتقال
 ہراہ گرفتہ و رشت آخر شب از خانہ خود بید رفت و از راہ نادانے و حکمرانے فقرا راہ خشکے گذشتہ بہ بگوان گولہ شت
 در انجا بر کشتی ما کہ آما دہ داشت سوار شدہ راہ عظیم آبا گرفت اگر اندک دل خود قوسے داشتہ بعضی جماعہ داران ریزہ
 را کہ گمان رفاقت با نہا بود و پیام فرستادہ راہ خشکے سے رفت اکثر مردم بطبع بسیار قدامت حقوق بر رفاقت او بگرد
 و با چند ہزار کس بدر سے رفت و بکے مزاحم او در راہ ہانے توانست شد بلکہ در ہر منزلی مردم با و پیوستہ کثرت و
 جمعیت سے ہر روز و بیکر کہرا ہمال ویا را کہ تا بہ بقدر سورتارک قضا تواند نمود غرض سراج الدوله بر بجزہ و شیتما راہ عظیم
 سے چو بد چیل ازین ماجرا ہنگام استماع حرکت جماعہ انگلیشہ بارادہ خبگ او و نہضت خود بہ پلاس سے خطے ہر شیر کاس

رئیس فرانسس در کمال نظر ارشاد گشته در نهایت تاکید و محبت ابلاغ داشته بود و خط مرحوم باور رسید اما موافق ضابطه
 الحال بنده وستان تا نزدیک براسه مسافت او بر راجه درام نراین نخواه کرده بود و منزل شود و زنگ بسیار شد بعد از آن که
 مذکور روانه گردید قبل از رسیدن او در اینجا کار سراج الدوله تمام و او را مردم میر محمد جعفر خان از محاذات راج محل گرفته و در ضمن
 انتقام آورده بودند و شیر لاس متصل براج محل رسیده تمام کار سراج الدوله شنیده گشتیها سے خود را بطرف عظیم آباد برگردانید
 و بجز کوش که الحال جنرل شده از ولایت آمده در آن وقت بفرقه بجز کوش همراه کرنل کلیف بود و بقا تب لاس و در صورت
 ملاقات او و عدم انقیادش امور بجنگیدن با او میر جابری خورد گردید تا کریم ناسه و بکسر در سپه ادرفت و شیر لاس یک منزل
 بیشتر از میرفت بجز کوش بقا تب او نموده از حد بر سه صوبه متعلقه سراج الدوله بدر کرده برگشت * * *

ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصور گنج و جلوس نمودن بر سر تاج ایالت
 بر سه صوبه تصدیق و رنج گرفتار شدن سراج الدوله در دست نوکران و
 حرامیدن او بعد تزکیه انتقام ازین جهان بعالم جاودان * * *

چون میر محمد جعفر خان زمانه را بکلام خود دید بعد که چرخ سراج الدوله در پلاسه توقف نموده با کرنل کلیف و دیگر سرداران
 انگلیش ملاقات کرد و دستخط کام نمود و مواثیق نموده جماعه مذکوره را با خود ریمین گردانید و بر احوال سراج الدوله و احوال
 سرداران فوج ازان برگشته طالع اطلاع بهر رسانید از اعیان شهر و ارکان دولت و سران سپاه چون خاطر جمع داشت
 بعد یک روز که عبارت از صبح روز شنبه سیزدهم ماه شوال سال ۱۱۹۰ مرقوم الصدور با شد داخل دولت خانه سراج الدوله و در پیش
 گردیده مناد سے بنام خود در شهر مرشد آباد گردانید سناتقان و دیگر که با او اتفاق در زبده بودند و سلامت طلبان ادرام
 که از سر و سو خود را بکنار سے شهر ندید بسیار کجیاد و گذرانیدن نذر و تهنیت نرد او شتافتند و کسانیکه بدل بر این امر
 طرف سراج الدوله در دل داشتند شرمه قلیل بوده اند آنها هم چار و ناچار از ایند او را فرار او ترسیده خود را با گشت ناسان
 مسلحت ندیده حاضر آمدند و میر محمد جعفر خان بر سر تاج ایالت تکیه زده کوس ملک و دولت بلند آوازه ساخت و با اتفاق راجه
 دو لبه درام بر تن و فتق بهما ت جنبه و ربط اموال و اسباب و انقسام آن برای جماعه انگلیشیه در راجه دو لبه درام چنانچه موجود
 بود پروا داشت بچو با خطاب و القاب سبابت خنگ و وضع و اعلام و نهایت خوش و در دل آرزو سے آن داشت بجه
 خود مقرر ساخته شیخ الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر سبابت خنگ در مهر خود کند و خطاب سبابت خنگ مرحوم
 براسه لیسر خود میرن مقرر ساخت و خطاب بهیت خنگ مرحوم بر ابراد خود میر محمد کاظم خان معین نمود و در محالک محرو
 بر سه صوبه اکثر جا قائم استالنت و استقلال بنا بر صلاح حال نوشتار سال داشت و میر محمد کاظم خان و اما و خود را مع مردم
 برای گرفتن سراج الدوله فرستاد و میر داوود برادر خود را که در راج محل سے بود نیز تا کعبه و جلیه سے نوشت که در گرفتن
 سراج الدوله جدید بلوغ نماید سراج الدوله را که دام اجل چسپیده بود و آن طرف دریا مقابل راج محل رسیده در تکیه و انان شاه نام
 فقیر سے سلسله از گشتی فرود آمد و اراده بختن کپڑے برای خود و دختر خود و دیگران که دوسه روز چیر سے شوره بود و
 شود ظاهر با فقیر مذکور در زمان دولت و اقتدار چیزی سے که موجب تخفان و آزار او باشد لعل آورده بود و فقیر مذکور کینه
 درینه در سینه خود مخفی داشته دام تزویر یکسر و در قلع و دل جو سے پیش آمده اهتمام در طبع طعام و التماس بیشتر

ذکر جلوس نمودن محمد جعفر خان بوسند آیا گشته شدن سراج الدوله

و آرام نمود و مستحضر را براج محل فرستاده دشمنان او را که در محض تلاش نمی آسودند آنگهی او میرد او دو میر قاسم خان با انبوهی که
 همراه شان بود در رسیدند و سراج الدوله را مع عیال و اموالیکه با خود داشت بدست آورده شادمان گردیدند بحسب
 همینست استداست اگر لشکرهای بد که گرفتار کاسه من ندر و کاسه چون سراج الدوله مکافات را بحسب و مہیا دید بعجز و کج
 پیش آمدہ کسانے را کہ قابل خطا خیزند انت تحمل عتاب آنها میگردد و وزیر کس التماس جان بخش و تعین وجه قوتے
 و نگداشتن در زانوینے نمود میر محمد قاسم خان صند و قچہ زیور لطف النساء را کہ زیادہ بر لکوک سے ارزید در ان زمان
 بود و عید و ہم و امید گرفته متصرف گردید و ازین قبیل آنچه دیگر میسر گشت و بدستش آمد گرفت و دیگران نیز در غور و تہ
 و لیاقت خود ہر چه ہر کہ را بہ صورت دست داد در اخذ و جران کو تا سہے نمود و موہن لال کہ بدیو اسے سراج الدوله
 سرافتخار و اقتدار کیوان کشیدہ سرمایہ عماد و عداوتها گردیدہ بود قبل از اسیرے آقا سے خود در مرشد آباد گرفتار
 آمد و محمد جعفر خان بر اسے استر فدا سے راجہ دولہ بہ رام اور احوالہ راجہ مر قوم نمود و ظاہر اموال اندوختہ او بدست
 راجہ دولہ بہ رام افتادہ جانش نیز در ہمین کشاکش تلف گردید و سراج الدوله روز یکشنبہ پانزدہم شوال سنہ یکہزار و پویو
 و ہفتاد ہجری سے در دست نوکران خود اسیر دولت و ہوان بمرشد آباد رسید چون خلق اور ابدان حال مشاہدہ نمود
 دولت و اقبال و جاہ و جلال و ناز پروردگیہایش کہ در زمان صغر سن و عمدہا بہت خبگ دیدہ بودند بیاد آورده
 خیرہ سرے و زشتی افعال اور ابا لمر از خاطر محمود شہ سے گردانیدہ بر احوال او ترحم سے نمودند میگونیہ بعضے اجماعہ
 ملازم کہ سکن آنها سرا بود اور ابا اسخاں دیدہ و متاثر گردیدہ قاصد استخلاص او شدند اما مقتدران کہ بعضے از د
 و بعضے از دشمن تسلط اسید و فاسے وعدہ سیم وزر داشتند و بیاب ساسا محمد نمودہ اغماض کردند و آنچه مر کو ز خاطر
 زمرہ ناتوانان بود بطور ز رسید میر محمد جعفر خان اقامت خود در منصور گنج بدعو سے جان شینی مقرر نمودہ میرن را کہ
 اولاد و از بطن شاہ خانم ہمشیرہ علاقے بہا بہت خبگ و پروردہ او بعد مردن پدر بود و جو بیلے قدیم خود در جعفر گنج
 نگہداشت و میرن مذکور در جمیع امور قد سے چند از پدر خود پیشتر و در غرابت وضع و لباس و انید او اضرار و دیگر ذمائم خانقا
 پیشتر بود و نیز در قتل مردم و مالیشہ بہ ہمتا عجول و چالاکے در امور نامعقول از جملہ خرم و دور اندیشی شہرہ قابل و ترحم
 سواتد سیر میمانست و با این حالات خود را عقل افکاس دانستہ بار کتاب اعمال قبیحہ گذارشتہ بہا بہت خبگ می جست
 استماع در و در سراج الدوله از رانزد خود طلبہ شہتہ در جائے مقید نمودہ و از رفقاسے خود خوانان قتل او گشت نجیب
 زادگان کہ نشلمرد سے داشتند ازین کار زشت استنکاف نمودہ احد سے بران امر شیع اقبال نکرد آخر الام محمد سیک
 ناسے کہ از بد و شوزنگ پروردہ پدر سراج الدوله و مہا بہت خبگ بود و جدہ سراج الدوله یا مادر او دختر سے بکیں را
 پروردہ طلبا لمرخات افتد با آن شے کتھز کردہ بودند این شقاوت را اختیار نمودہ بعد دو سہ ساعت از ورود سراج الدوله
 قتل اورفت چون سراج الدوله اورا دید پرسید کہ ہانا بر اسے کشتن من آمدہ اقرار نمود آن پے چارہ از جان خود با کوس
 گردیدہ مسجد از افعال بد در بارگاہ کرم الہی تاب گشت و گفت ایار سنے نمی شوند کہ در گوشہ افتادہ زندگاسے گنم بعد از ان
 گفت نہ البتہ و بر انتقام قتل ناعی حسین قلی خان کشتہ بامیشد و جلا و مذکور تیغ بید رنج کشیدہ ہنر سے چند بر پیکر زندین او زد
 بر روی زمین افتادہ گفت بس مٹ کہ کارن تمام و ہتمام بانجام رسید و جان شیرین بجان آفرین سپردہ ازین دار اجملا
 و مقول تیغ جفا در گذشت و لاش او را بر ہودج فیلی انداختہ بطور شہرہ در شہر گردانیدند میگونیہ فیلیان ہا بخاک سراج الدوله

خون حسین قلی خان رنجسته بود رسیدند وین امر و اراده بر کار سے ضرورت نہیں استاده کرد و قطرہ چند از خون سراج الدوله ہم بر بیان زمین یکبید فاعقبه و ایادوئے الابصار لنگم چنین بود که دیدن روزگار به سبکیه و بد عمد و ناپیدار چه منہ بر جان دل که بیگانه است چه مطرب که ہر روز در خانہ است کہ لائق بود پیش باد لیر سے کہ سر بامدادش بود شوہر چه بر شوہر و نیا حسن است کہ ہر ہمتے جاسے دیگر کس است بے کونے کن امر و چون وہ تراست کہ سال ذکر دیگر سے وہ قصہ اگر گنج قارون بہست آورے کہ نامند گمراختہ بختے خور سے کہ چون لاش او در بازار بد سرا سے مادرش رسید از تہا شود و غوغا بر ما جبرامطلع گردیدہ بر حنہ سرو پا پرو و وسینہ طباختہ زمان بیرون دوید خادم حسن خان بر بام خانہ خود کہ سیر بازار و مقابل دروازہ مادرش بود تا شاسے تشہیر لاش مخدوم زادہ خود سے نمود مشاہدہ این احوال نمودہ بیاکان خود فرستاد تا بفریب کتک و چوب دستی آن زن بیچارہ پسر کشتہ سرگشتہ رابع دیگر نسوان ہمراہش اندرون خانہ کردند و قتیکہ سراج الدولہ را آوردہ بودند میر محمد جعفر خان در خواب بود اگر چه از افراط مغیرات بیدار شیش ہم کتر از خواب خود خصوص در آن وقت کہ نشہ ننگ تباہید جلوس بر سناکایا تہنگ و وبالا گشتہ از بیچ عالم خبر سے نہ داشت پس بعد از تہتر قبل ازین کہ بہ پیر اطللا سے شود کار سراج الدولہ تمام ساخت چون بیدار شد بمیرن پیغام فرستاد کہ از تاظم غزل معقید مائل بخواستہ بود خندید و جواب فرستاد کہ من نہ آن بے خبرم کہ در چنین امور تساہل و تعافل خواہم نمود و ہر کس نزد او حاضر سے شد و مفاخرت خود میگفت کہ پیر مرالحال پیغام فرستادہ و من بہان وقت کار او را تمامہ ختم یاران من خود ہمیشہ زاوہ شاہ جنگ ام ہر ہنہ و چنین کار با چگونہ روا تو انم داشت مخصوص کہ بعد تسلط و تشہد ارکان دولت خود با راہ رام زمین نوشتہ خواند متضمن ترغیب طلعت اولی و استا شروع شد و نیز ما شات یا میر محمد جعفر خان مہوت بر شمر دو حکمی بر اخلای میرزا غلام علی بیگ کہ میر محمد جعفر خان را بر زمین نرود خود طلبیدہ میرزا مذکور کہ حسب الامر سراج الدولہ معقید بود و بیچارہ را از رول کشیدہ آوردہ بود نہ خلاص یافتہ نزدیک محمد جعفر خان رسید میرزا مذکور از سابق بنسابت بطبعی نہایت دوستی با میر محمد جعفر خان داشت درین باب تقریب و افرختن افقہ سے از مقربان باہر برابر نمود چون خبر این انقلاب و بیدار کے بخت میر محمد جعفر خان از خواب و اتکاسے او بر سنا ایالت منبارس رسید ما مردم را کہ احراب سے سراج الدولہ بودیم و خانہ و محالات مملوکہ و التما و عظیم آباد و معرفت با میر محمد جعفر خان از صفر سن چنانچہ باید بود امید و بطنیم آباد متیقن شدہ چہ خان مرقوم با والد فقیر نہایت ربط اخلص و کمال اتحاد داشت سرگاہ بندہ وارد مرشد آباد بتقریب سے از جائے میشد اول میر محمد جعفر خان بر اعلیات مندہ بجد ضرور دوسے آمد بعدہ بندہ بر اسے باز دید میرفت و میرن بنا بر حد اثناسن کہ نسبت بقدر داشت سلوک خرد سے بھل سے آورد و از ادب حقہ رو برو سے فقیر سے کشید علاوہ آن بانقے علی خان برادر حرد فقیر میر محمد جعفر خان را دوستی و بے تکلفی یارانہ مرتبہ بود کہ بالاتر از ان تصور نتوان نمود نیا برین اورا گمان شد کہ گویا این دولت بجانہ اش آمدہ اگر اسبج نباشد نیابت صوبہ عظیم آباد البتہ با و خواہد شد ازین حجت عرض متضمن مہار کساد نوشتہ ابلاغ نمود و خود بنا بر عہدہ پای وافر کہ بر آشنائی و اتحاد میر محمد جعفر خان داشت ارادہ معاودت با ما کن مالوفہ مملوکہ تقسیم داد و کشتی با تیار نمودہ والدہ و جمیع اہل و عیال و اخوان را بندہ شتہ روانہ عظیم آباد کرد دید مندہ نظر بر نیکی الحال میر محمد جعفر خان را کہ گوشہ با سناکایا دیا از مرتبہ خود در نہایت پستی و تنزیم و میر محمد جعفر خان چنان کے نسبت کہ بوسے آوسیت از کل از خصایل او ہستنام توان نمود و امید حقوق شناس سے تعارف سابق از و باید داشت اندک تا ملی نمودہ و بنبارس تو سے کہ در ذوقی مبالغہ

رائیز باغ لعلی شد ایشان نشینده مع اخوان و منتسبان عظیم آباد آمدند چون خبر ورود ایشان بناظم وقت رسید جوابی است
 قلم انداز نمود راجه رام ناراین را نهایت ملاحت بر بنی خبری او نوشت و امر نمود که واردان را مع تقی علی خان باز منبار
 برگرداند آن وقت تقی علی خان را گفت تا سینه باد آمد و بر آمدن پیشانیها روسی داد و حسب قسمت میر محمد کاظم خان بر او
 میر جعفر خان از چند سال ملازم راجه رام ناراین و بخشگر کسی سرکار او داشت اگر چه مرد ساده بود و اما از حق نباید گذشت خصایص
 بزرگانه بسیار داشت سید علی خان بر او روسی فقیر خدی متشمن زلفه این ماجرا ظاهر ساخت و گفت که راجه رام ناراین چه پدر
 خود فرستاده در معاودت بالبروت بنا بر حسب الامر برادرش که ناظم اندک ساله وارد از استماع این خبر بر آشفت و بر ام ناراین
 پیغام فرستاد که من با ایشان شریکیم اگر بر آوردن ایشان از شهر منظور باشد فکر بر آوردن من باید نمود و راجه رام ناراین عذر
 خواست و اظهار نمود که مرا با این صاحبان کاره نبود از امر برادرش حیا رت بانیکار نموده ام گفت او شان پوچ نوشته
 نذار کش را من سے نامی شما کاره نداشتید او خاموش نشست و این مرد بزرگ را بر چه در دلش آمد بزبان
 قلم داده به برادر خود میر محمد جعفر خان نوشته فرستاد چون خط رسید به تنبیه برادر نام و متنبیه گشته از اراده فاسده خود باز
 متعاقب سینه رسیده بر این ماجرا آگاه و سقی علی خان از آمدن من مضطر گردید که مبادا خبر ورود ایشان محکما شنیده
 خاطر میر جعفر خان و رام ناراین محمد و گارد بنده تشویش ایشان دیده است حالت نمود که من از ورود خود رام ناراین را آگاه
 میکنم و انتم اگر راستی گشته اذن داد و بیجا نهم والا بر میگردد و رفته بر اجازت مذکور نوشته فرستادم جواب در کمال خوبی نوشت
 و بر ملاقات خود مرا طلبید و اذن اقامت داد و فقیر در خانه با برادران و مادر بسر برده گاه گاه استیلا آمد و رفت در بار رام ناراین
 سے نمود تا آنکه نلقه شورش حاضر علی خان غلام صولت خبگ مرحوم که در رفته دیوان خانه اش هم بود با اتفاق اجل سنگ
 کایتبه دیوان شوکت خبگ که در پورنیه خروج نموده اسپه مومین لال یا نائب او را گرفته مقید ساخت و خود بحکومت آنجا
 سرے برافراشته بود و خبر آمد آمد میر محمد جعفر خان و بر آمدنش از مرشد آباد با استماع شورش مذکور شیوع یافت
 و معلوم شد که میر محمد جعفر خان بارادّه اعفاسی نامرّه آنجا در انتظام دشمنی عظیم آباد با فوج ابنوه برآمده چنانچه در او را
 آئینه تفصیل این سواخ بوضوح می نماید

ذکر برآمدن میر محمد جعفر خان بارادّه گوشمال حاضر علیخان و نظام و میر عظیم آباد و تالیف راجه رام ناراین دیگران

چون در مرشد آباد انقلاب عظیم و فترت عظیم روسی داد بر سیکه در خیال افتاده اراده پیش گرفت راجه رام ناراین
 را هم بهلوان سنگه و راجه سنه سنگه و دیگران دلالت بلشکر گشته و انتقام ولی نعمت و خداوند زاده او نمودند توفیق و
 جرات نیادت و هر چند اندیشه با از طرف میر محمد جعفر خان در مال احوال خود داشت مامشات پیش گرفته آسیر پیش
 را اصبوب امور بنیاد داشت روزی میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان مع همراهم بیان خود که جبر غفیری بود بی خبر
 و غیر وقت اول صبح در باغ ساخته رام ناراین که او هم در آنجا بود رفته داخل شد و رام ناراین متوجه گشته از عمارت
 باغ مذکور در عمارت باغ دوم که ضمیمه همین باغ بود رفته نشست و مخلصانش در آنجا اجتماع نموده گله گله این قسم آمدند نمودند
 و رام ناراین هم عذر آنکه این وقت ملاقات نمی تواند شد زبانی مردم گفته فرستاد و از میر محمد کاظم خان و برادرش بیگان
 گشته شکایت ایشان نقل مجلس خود نمود تا آنکه میر شرف الدین که جماعه دار قدیم از ملازمان شجاع الدوله و سر فر از خان

بعد از آنکه در این وقت بهایت جنگ و سراج الدوله و تبار کے مخلص دو تخواہ میر محمد جعفر خان بود و گیندامل نامی از گماشته
 زنتا سے جنگ سیشہ بسفارت و تالیف و استمالت رام ناراین از لشکر میر محمد جعفر خان مع مراسلات اور سید ندو سیر گرم
 ز جو ذکر دیدند و حاضر علی خان کہ درم خریدہ صولت جنگ مرحوم و دار و نغہ دیوان خانہ او و موردا الطافش بود و بعد گشتہ شدن
 شوکت جنگ تسلط پورہ لال از طرف سراج الدولہ در پورنیہ بسیر و نیز چل سنگہ کا تھہ دیوان شوکت جنگ در عہد پورہ لال متحد پر گنتاج پور
 دسر پورہ گوئند و ارہ و گندھہ گوہر و غیرہ جاہا گشتہ زر و نامی بہر سائیدہ بود سپاہ و رعایا پورنیہ از عہد صولت جنگ کہ ہشت نہ سال گذشتہ پورہ لال
 مذکور نہایت معرفت و بے تقرب آہنا با اولیا کرم جمع ہم دشتند بنا برین ہر دورا چیز سے سے شمرند مردم پورنیہ مثل رعایا
 بنگالہ نہایت نام و مطیع ہمہ کسے باشند و سپاہ متوطن آنجا ہم کذلک حاضر علی خان و اچل سنگہ از کمال شفاہت
 شناختن مرتبہ خود درین انقلاب با ہم ساختہ سپاہ آنجا را با خود متفق گردانیدند و نائب موہن لال دیوان سراج الدولہ
 را کہ حاکم پورنیہ بود مقید نمودہ حاضر علی خان بر و سپاہ حکومت تکیہ زد و اچل سنگہ دیوان مدار المہام او و مرجع مردم آن
 زیار گردیدہ فی الحقیقہ حاضر علی خان را بنام قویہ ختہ صاحب اختیار جمیع معاملات و کار و بار سپند و سے مذکور بود
 میر محمد جعفر خان را چون بر رام ناراین نائب نظامت عظیم آباد اطمینان و اعتماد بنود رفتن بصوبہ مذکور و انفراسخ و دلجمعی
 از معاملات آنجا ضرور سے شمر و درین عرصہ آشوب پورنیہ ہم بگوشش اور سیدنا چار برک انتظام این دو کار در ماہ صفر
 سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و یک ہجرت در ماہ پنجم از امارت مستعار خود نہضت نمودہ داخل مسلک گردید و فرزند ارجمند
 خود میرن را در مرشد آباد بہ نیابت گذاشت اول منزل کہ میدان بہمنیا بود از برادر حقیقی سراج الدولہ کہ میرزا امہد کام
 و بعضی از خطاب ہا پر خود داشت و در تحت فرمان برادر زندگے سے بنود با آنکہ در قید سخت مقید بود اندلیہ بہر سائیدہ
 نقیاش فرمان و او مشہور خود چنانست کہ آن بیچارہ را در تختہ پائے کہ برای نگہداشتن شمال و تہا نہا سے صنفید
 سے سازندہ گذاشتہ رہیسا نہایش را چنان تنگ کشیدند کہ در آن شکنجہ روح آن مظلوم لعالم قدس پرواز نمود و از بعضی
 مسروع افتاد کہ زہر قویہ تاثیر سے خورائیدندہ آن مظلوم حرم سموم بان عالم رفت بعضی از معتدین سے گوئند
 کہ سبب کشتن آن بے چارہ بر کشتن راجہ دولہ بہ رام از میر محمد جعفر خان بود کہ در اندک زمانی صحبت فیما بین ہر دو کس
 ناچاق و اتفاق با فراق تبدیل گردید سبب بہانا آنکہ راجہ دولہ بہ رام چون متعدد سے عمدہ بہایت جنگ و ہر سائیدہ
 مثل راجہ جانکی رام و در عہد آقا سے خود صاحب پاسکے جالردار و نسبت بود و میر محمد جعفر خان در ظل حمایت او
 از جزا سے خیانتا سے پنجگی کے محفوظ ماندہ منت احسان بر سپاہ میگذاشت و خود ہم نقض ہار سے داشت
 راجہ مذکور بخون خان و آبرو سے خود کہ از سراج الدولہ داشت اول با میر محمد جعفر خان شہ یک و ہندستان گردید
 و آخر در دل خود از ریاست میر محمد جعفر خان و اطاعت خود نام و متعلق گشتہ ارادہ بر آوردن میرزا امہد سے مرحوم در خان
 گزارانید و بعضی کان را درین باب خفیہ بانیکا رگاشت کہ برادر سراج الدولہ را بخوسے تابا و رسانند و میر محمد جعفر خان
 رجوع سپاہ و افرادا سے نزد با دولہ بہ رام دریافتہ و بر ارادہ او آگاہ گشتہ و مضطرب و قاصد قتل آن نوجوان بے گناہ
 گشت علی ای حال آن بیچارہ را ناق گشتہ ذخیرہ اند و زوزرہ و بال و بقیل نفوس محرمہ بر عم خود مطئن خاطر و فاضل
 گردید میرن مذکور خود را بجائے شہاست جنگ شمرہ علامہ اور اعلیٰ خانہ خود کرد و خانچہ حاجے سے سے مرحوم را در
 دیوانخانہ و راجہ سراج بلہ بنگالی جاگیر نگے بر دیوان خود مقرر نمود و خادم حسن خان کہ نام قرابت خود با میر محمد جعفر خان